

سرمقاله

جمهوری اسلامی و مسئله سندیکا های کارگری

"... تلاش کنونی وزارت کار جمهوری اسلامی برای ایجاد سندیکا و توافقات او با سازمان بین المللی کار در این چارچوب نه برای ایجاد سندیکاهای مستقل برای کارگران بلکه خلاصی از دست محدودیت هایی است که طرف های خارجی اش برای تسهیل شرایط سرمایه گذاری در ایران برای وی ایجاد می کنند. ایدئولوژیک بودن شوراهای اسلامی کار ویژگی غیرقابل انکار تشکل های خودساخته حکومتی است. روشن است که به خاطر حفظ ظاهر امر ، رژیم نمی توانست با ارائه چنین نهادهایی به عنوان تشکل های مستقل کارگری با سازمان بین المللی کار به توافق برسد. اما حال با پذیرش تشکیل سندیکاهایی که از قبل هم قید شده که باید به تأیید وزارت کار برسند رژیم به راحتی با تشکیل یکسری سندیکاهای نمایشی می تواند پاسخگوی مقررات در خواستی سازمان بین المللی کار شود."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۴ جایزه صلح نوبل امسال در خدمت چه سیاستی است ؟
- "قدرت دوگانه" چه بود و چرا ایجاد شد ؟
(در گرامیداشت انقلاب کبیر اکتبر) ۷
- ۱۱ جایزه صلح نوبل در خدمت تداوم خشونت در ایران
- ۱۲ گزارشات
- ۱۳ طرح ترور یاسر عرفات
- ۱۵ دروغ و دروغ های بیشتر
- ۱۷ ویرانگران در عراق اکنون "سازندگان" آن هستند
- ۱۸ ستون آزاد
- ۲۰ نامه ای از ایران
- ۲۲ مارکسیسم به زبان مارکس (۷)

هشتاد و ششمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر ؛ نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان ، بر کارگران ، زحمتکشان سراسر عالم گرامی باد!



"تنها و تنها یک نوع اترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و آن این است که هر فرد با تمام وجود در جهت رشد و گسترش مبارزه و جنبش انقلابی در کشور خود فعالیت نموده و هر فرد در هر کشور به هر شکل ممکن (با تبلیغ و تهیج و تسلیح مادی) این خط ، و تنها و تنها این خط ، را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد."

ولادیمیر لنین

جمهوری اسلامی و مسئله سندیکا های کارگری

از مدتها پیش، به موازات پیگیری مذاکرات وزارت کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی با "سازمان بین المللی کار" (ILO)، بحث مربوط به آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری، در روزنامه های رژیم وسیعاً مطرح شد. این بحث به دنبال سفر هیئتی از "سازمان بین المللی کار" به ایران در ۲۴ اردیبهشت ماه، که منجر به امضای اسناد مربوط به این امر به وسیله محسن خواجه نوری از معاونان وزارت کار و برنارد جرنیگان مدیر بخش "آزادی انجمن های سازمان بین المللی کار" شد، این روزها با حرارت بیشتری دنبال می شود.

پس از ۲۴ سال مخالفت رسمی وزارت کار جمهوری اسلامی با تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری و علیرغم این که هنوز هم سندیکاها به مثابه تشکل های مستقل کارگری در قانون کار جمهوری اسلامی رسمیت ندارند، بالاخره این شکل از تشکل کارگری به عنوان ظرف اصلی متشکل کردن کارگران رسماً پذیرفته شده و وزارت کار مسئله تغییر قانون کار جهت قانونیت دادن به این توافق را در دستور کار خود قرار داده است.

اما تصمیم فوق از همان ابتدا با مخالفت کارگزاران جمهوری اسلامی در شوراهای اسلامی کار مواجه شده؛ یعنی با مخالفت همان کسانی که در دو دهه گذشته به مثابه ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی در محیط های کار انجام وظیفه می کردند. برای نمونه محبوب؛ دبیرکل "خانه کارگر" جمهوری اسلامی در رابطه با بحث آزادی سندیکاها اعلام نمود: "تقویت انجمن های صنفی و سندیکاها با هدف تضعیف شوراهای اسلامی کار مخالف نص صریح قانون اساسی است." ("کار و کارگر"، ۲ شهریور ۸۲)

در چارچوب مخالفت هایی که شوراهای اسلامی کار بر علیه توافق وزارت کار با سازمان بین المللی کار به راه انداخته اند، سرحدی زاده؛ رئیس "کمیسون

اجتماعی مجلس" نیز اظهار داشت: "وظایفی که در قوانین موجود برای شوراهای اسلامی کار پیش بینی شده است همان وظایفی است که پیش تر سندیکاها عهده دار آن ها بوده اند و از این روی ضرورتی ندارد تا نام سندیکاها بار دیگر به بیان کشیده شود." (کار و کارگر، ۲۳ تیرماه ۸۲) و یا سهیلا جلودارزاده؛ یکی از به اصطلاح نمایندگان کارگران در مجلس رژیم، مدعی شد که: "به جای تشکیل سندیکاها باید در جهت تقویت شوراهای اسلامی کار گام برداشت." (کار و کارگر، ۲ شهریور ۸۲)

اعتراضات فوق بیانگر نارضایتی کسانی است که می

"باید توجه نمود که صدور اجازه برای تأسیس سندیکاها به هیچ وجه به معنای آزادی ایجاد سندیکا توسط کارگران نمی باشد و به طور کلی بحث بر سر ایجاد سندیکاهای مستقل کارگری نیست. کما اینکه اخیراً وزارت کار از تأیید انجمن صنفی فلزکاران مکانیک به بهانه های مختلف سر باز زد و هیأت مؤسس این انجمن صنفی مجبور شد ضمن نامه سرگشاده ای به وزیر کار به این بهانه گیری ها اعتراض نماید."

بینند با رسمیت یافتن سندیکاها، شوراهای اسلامی کار نقش تاکنونی شان را از دست داده و به این ترتیب گردانندگان آنها نیز احتمالاً موقعیت تاکنونی شان را از دست خواهند داد. این اعتراضات نشان می دهد که تا قانونیت یافتن سندیکاها در قانون کار، چالش های ناگزیری در پیش است. گرچه با قاطعیت می توان گفت که این تغییر سیاست خود حاصل توافق اساسی تری در بالاترین نهادهای رهبری جمهوری اسلامی می باشد؛ اما تجربه نشان داده است که هر موضوعی در بستر تضادهای درونی طبقه حاکمه می تواند به معضل غامض و پیچیده ای تبدیل شود. از این رو، این امر که توافقیانه وزارت کار با سازمان بین المللی کار عملاً در مجلس و شورای نگهبان و احتمالاً مجمع تشخیص مصلحت نظام چه سرنوشتی پیدا می کند و چه شکلی به خود خواهد گرفت امری است که اظهار نظر قطعی درباره آن امکان پذیر نمی باشد.

برای درک این امر که چرا بحث مربوط به ایجاد سندیکا در مقابل شورای اسلامی کار در روزنامه های

رژیم مطرح شده است باید متوجه موانعی بود که رژیم برای جلب سرمایه گذاری های خارجی با آن مواجه است. مثلاً یکی از درخواست های سرمایه های خارجی جهت گسترش فعالیت در ایران تغییر قانون کار به خصوص تسهیل اخراج کارگران بوده است. امروز جمهوری اسلامی در تلاش است تا به "سازمان تجارت جهانی" (WTO) بپیوندد و یکی از شروط این امر با توجه به پیوندهای این سازمان با سازمان بین المللی کار انطباق قوانین کار جمهوری اسلامی با چارچوب های مورد نظر سازمان بین المللی کار می باشد. به همین دلیل هم با توجه به عدم انطباق قانون کار جمهوری اسلامی با مقوله نامه های سازمان بین المللی کار؛ از

جمله مقوله نامه های شماره ۸۷ و ۹۷، و با توجه به این واقعیت که ایران برای سال ها جزء لیست کشورهای ناقض قوانین کار قرار داشت، رژیم کوشید ضمن مذاکراتی با سازمان بین المللی کار این موانع را برطرف سازد.* اجازه تأسیس سندیکاها" با هدف تضعیف شوراهای اسلامی کار" نیز از

طرف سردمداران جمهوری اسلامی درست در این چارچوب مطرح گردیده است.

البته باید توجه نمود که صدور اجازه برای تأسیس سندیکاها به هیچ وجه به معنای آزادی ایجاد سندیکا توسط کارگران نمی باشد و به طور کلی بحث بر سر ایجاد سندیکاهای مستقل کارگری نیست. کما اینکه اخیراً وزارت کار از تأیید انجمن صنفی فلزکاران

* البته فرض مدافعین این نظر و کسانی که از هم اکنون برای "پذیرش سندیکا" توسط جمهوری اسلامی هورا می کشند آن است که رفع موانع برای قبول تشکیل این تشکلهای نشانه تغییر قانون کار به نفع کارگران است. در حالیکه رفع "موانع" تشکیل سندیکا توسط جمهوری اسلامی به معنای تغییر قانون به نفع کارگران نیست. بر عکس به احتمال قوی مواردی به ضرر کارگران تغییر خواهد کرد. مثلاً در ماده ۲۷ قانون کار فعلی، اخراج کارگر منوط به "اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار" می باشد. اما حال معلوم نیست سردمداران جمهوری اسلامی با تغییر قانون کار به بهانه اجازه تأسیس سندیکا چنین حقی را به سندیکاها واگذار نمایند.

مکانیک به بهانه های مختلف سر باز زد و هیأت مؤسس این انجمن صنفی مجبور شد ضمن نامه سرگشاده ای به وزیر کار به این بهانه گیری ها اعتراض نماید. اتفاقا یک بند از توافق نامه یاد شده که مطرح می کند ، تشکل های صنفی باید در وزارت کار ثبت شوند ، دست رژیم را برای کنترل و دخالت (هرچند ممکنست به طور غیررسمی) در این انجمن ها را باز می گذارد.

آن چه واضح است این است که ، تلاش کنونی وزارت کار جمهوری اسلامی برای ایجاد سندیکا و توافقات او با سازمان بین المللی کار در این چارچوب نه برای ایجاد سندیکاهای مستقل برای کارگران بلکه خلاصی از دست محدودیت هایی است که طرف های خارجی اش برای تسهیل شرایط سرمایه گذاری در ایران برای وی ایجاد می کنند. ایدئولوژیک بودن شوراهای اسلامی کار ویژگی غیرقابل انکار تشکل های خودساخته حکومتی است. روشن است که به خاطر حفظ ظاهر امر ، رژیم نمی توانست با ارائه چنین نهادهایی به عنوان تشکل های مستقل کارگری با سازمان بین المللی کار به توافق برسد. اما حال با پذیرش تشکل سندیکاهایی که از قبل هم قید شده که باید به تأیید وزارت کار برسند رژیم به راحتی با تشکل یکسری سندیکاهای نمایشی می تواند پاسخگوی مقررات در خواستی سازمان بین المللی کار شود.

به این ترتیب ، با درک انگیزه ها و دلایل واقعی تغییر سیاست وزارت کار ، دیگر جایی برای دچار توهم شدن و بدتر از آن توهم پراکنی ، نمی ماند. به این موضوع نیز باید توجه داشت که به اعتراف خود دست اندرکاران جمهوری اسلامی ، شوراهای اسلامی کار و دیگر انواع مختلف نهادهای ضدکارگری جمهوری اسلامی در محیط های کارگری ، به دلیل رو شدن دست شان در بین کارگران ، تا حد زیادی کارایی سابق خود را از دست داده اند. از این لحاظ نیز ، در شرایطی که شوراهای اسلامی کار به وسیله کارگران شناخته و طرد گشته اند ، بحث تشکیل سندیکا به جمهوری اسلامی امکان می دهد تا ضمن تجدید آرایش نهادهای ضدکارگری خود ، این بار تحت عنوان سندیکا و با توسل به توهم پراکنی ، عده ای را فریب

داده و برای مدتی در جهت پیشبرد سیاست های ضدکارگری خود مانور دهد. اتفاقا هنوز سندیکایی نیز شکل نگرفته ، عده ای ، که نشریات جمهوری اسلامی

"... به اعتراف خود دست اندرکاران جمهوری اسلامی ، شوراهای اسلامی کار و دیگر انواع مختلف نهادهای ضدکارگری جمهوری اسلامی در محیط های کارگری ، به دلیل رو شدن دست شان در بین کارگران ، تا حد زیادی کارایی سابق خود را از دست داده اند. از این لحاظ نیز ، در شرایطی که شوراهای اسلامی کار به وسیله کارگران شناخته و طرد گشته اند ، بحث تشکیل سندیکا به جمهوری اسلامی امکان می دهد تا ضمن تجدید آرایش نهادهای ضدکارگری خود ، این بار تحت عنوان سندیکا و با توسل به توهم پراکنی ، عده ای را فریب داده و برای مدتی در جهت پیشبرد سیاست های ضدکارگری خود مانور دهد."

آنان را "جمعی از فعالان کارگری" یا "سندیکالیست" های قدیمی می نامند ، با نوشتن نامه ای به وزیر کار اعلام کرده اند که : "وزارت کار خوشبختانه هرچند با تأخیر ۲۴ ساله" به حقانیت تشکیلات اتحادیه ای و سندیکاها رسیده است. و این "رسیدن" را ماحصل تمکین وزارت کار به خواست های برحق خود قلمداد نمودند.

بحث فوق در خارج از کشور نیز مطرح است. کسانی پذیرش سندیکا توسط وزارت کار جمهوری اسلامی را به فال نیک گرفته و آنرا حاصل عقب نشینی رژیم* و آمادگی شرایط برای شکل گیری تشکل های مستقل کارگری فرض می کنند و کسانی هم تا آنجا خود را متوهم ساخته اند که هنوز سندیکایی تشکیل نشده ، از

"... در چارچوب سلطه جمهوری اسلامی و تصویب وزارت کار ، شکل گیری تشکل های مستقل کارگری همان قدر امکان پذیر است که ظهور امام زمام در تبلیغات این رژیم فریبکار. البته همان طور که جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ با عراق جهت فریب بسیجیان و سربازان ، صدها امام زمان قلابی به نمایش گذاشت ، در محیط های کارگری هم می تواند صدها سندیکایی به اصطلاح "مستقل" سازمان دهد. این که چه کسانی این دروغ ها را باور می کنند به حد آگاهی آنها برمی گردد."

"شرکت مشروط" در آنها سخن می گویند. باید دانست که چنین کسانی با این فرض سخن می گویند که گویا در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم امکان شکل گیری تشکل های مستقل کارگری وجود دارد. چنین

* حسن صادقی ، رئیس کانون عالی شورا های اسلامی کار کشور ، در جمع شوراهای اسلامی کار محور جاده ساوه اعتراف نمود که : "امروز ما شاهد کاهش ۶۴ درصدی آمار شوراها ، ۳۳ درصدی نمایندگان کارگران و ۴۲ درصدی انجمن های صنفی هستیم". (کار و کارگر ، اول مرداد ۸۲) این آمار خود به روشنی نشان می دهد که علیرغم تبلیغات جمهوری اسلامی و نهادهای ضدکارگری اش به دلیل رشد مبارزات طبقه کارگر و ارتقاء آگاهی آنان ، ماهیت ابزارهای سرکوب رژیم در محیط های کارگری کاملا برای کارگران شناخته شده و چنین نهادهایی توانایی جذب کارگران را هر چه بیشتر از دست داده اند.

فرضی البته هیچ ربطی با واقعیت های سرسخت زمینی ندارد. واقعیت این است که در شرایط سلطه استبداد جمهوری اسلامی و در توازن قوای کنونی نه تنها امکان فعالیت قانونی و علنی تشکل های مستقل کارگری وجود ندارد ، بلکه هر نوع تشکلی هم که به طور خودبخودی و در جریان مبارزات کارگران تشکیل می شود ، آماج وحشیانه ترین حملات رژیم

قرار می گیرد. بنابر این ، با تکیه بر چنین واقعیتی به چنین کسانی باید گفت که بیش از این توهم پراکنی ننمایند و بهتر است کمی صبر کنند تا واقعیت آن چه جمهوری اسلامی تحت عنوان سندیکا قصد ساختن آن را دارد ، خود را به روشنی نشان دهد. اصولا چگونه می توان از امکان تشکیل سندیکای واقعا مستقل کارگری سخن گفت جایی که طبق قوانین جمهوری اسلامی ، تشکیل سندیکا منوط به اجازه وزارت کار می باشد که معنی آن برای همه کسانی که مفهوم دیکتاتوری جمهوری اسلامی را می دانند روشن است؟! همچنین می توان این امر را خاطر نشان ساخت که طبق ماده ۱۳۸ قانون کار "مقام ولایت فقیه در صورت مصلحت می توانند در هر یک از تشکل های مذکور نماینده داشته باشند". این امر نیز نشان می دهد که سخن

گفتن از امکان شکل گیری تشکل مستقل کارگری فریبی بیش نیست. در واقع ، در چارچوب سلطه جمهوری اسلامی و تصویب وزارت کار ، شکل گیری تشکل های مستقل کارگری همان قدر امکان پذیر است که ظهور امام زمام در تبلیغات این رژیم فریبکار. البته همان طور که جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ با عراق جهت فریب بسیجیان و سربازان ، صدها امام زمان قلابی به نمایش گذاشت ، در محیط های کارگری هم می تواند صدها سندیکایی به اصطلاح "مستقل" سازمان دهد. این که چه کسانی این دروغ ها را باور می کنند به حد آگاهی آنها برمی گردد. بر این اساس ، کسانی که رهنمود "شرکت مشروط" در سندیکاهای هنوز تشکیل نشده (در صورت تشکیل نمایشی جمهوری اسلامی) را می دهند نیز حد جدی بودن رهنمودهای خود را آشکار می سازند و به این وسیله درک نازل خود از معضلات کارگری را به عینه به نمایش می گذارند.

جایزه نوبل امسال در خدمت چه سیاستی است؟

ع . شفق

"حکومت اسلامی" در ایران اختصاص دهد؟ با پاسخ به این سوال است که می توان فهمید که در پس برق کور کننده این جایزه ، یک فریبکاری بزرگ دیگر زیر نام دهان پرکن تشویق "حقوق بشر" در "اسلام" و "دمکراسی" و "اصلاح طلبی" و تقبیح "خشونت" ، بر علیه توده های تحت ستم ما و مبارزات آنها بر ضد جمهوری اسلامی در حال تکوین است. گردانندگان کمیته صلح نوبل در پس پرده این جایزه در حقیقت مشغول پیشبرد و تقویت سیاست عوامفریبانه ای هستند که مطابق آن امکان استحاله و تحول جمهوری اسلامی از یک رژیم جنایتکار و سرکوبگر به یک "دمکراسی" تضمین کننده "حقوق اساسی بشر" از طریق ادامه روند "اصلاحات" و "خشونت زدائی" و "قانون" گرائی "هنوز" هم وجود دارد. و در این چارچوب شیرین عبادی با توجه به نظراتش کاندیدای دلخواه آنان برای پیشبرد چنین سیاستی است. بیایید در این مساله کمی بیشتر تعمق کنیم.

در این شکی نیست که جایزه صلح نوبل یک جایزه "سیاسی" است. نهاد جایزه دهنده یعنی کمیته نوبل نیز آنگونه که ساده انگاران می پندارند نه یک نهاد "خیریه" بلکه یک نهاد با انگیزه های سیاسی است که هر سال در چارچوب سیاست های قدرت های بزرگ جهانی ، این جایزه را در رابطه با صلح به کاندیداهای مورد نظر خود اعطا می کند. به طور مثال در سال های اخیر همه به یاد دارند که به موازات عقد قرارداد ناعادلانه "صلح" بین اسرائیل و فلسطین که با صحنه گردانی دولت آمریکا به خلق فلسطین تحمیل شد ، کمیته نوبل در تقویت این سیاست ، جایزه صلح را مشترکا به رابین و عرفات اهدا کرد. برنده سال گذشته این جایزه نیز یکی از جلادان شناخته شده خلق های تحت ستم ،

آن است که هنوز امکان دارد در ایران ماند و برای پیشبرد حقوق بشر کار کرد". عبادی اضافه کرد که: "من بر این باورم که هنوز هم امکان دارد رژیم را اصلاح کرد" و ادعا نمود که "تعداد مردمی که از اصلاحات حمایت می کنند افزایش یافته است و این مساله به من امیدواری می دهد که سرانجام اصلاحات بوقوع خواهد پیوست."

در این حال انتشار خبر اهدای جایزه صلح نوبل به یک چهره "نه چندان شناخته شده" در "محافل حقوق بشری" (نشریه نیوزویک ۱۲ اکتبر) ، در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی به موجی از ابراز شادمانی و هوراکی و سیل "تبریک ها" و "تهنیت ها" به شیرین عبادی به مناسبت این "پیروزی" برای "مردم" و "دمکراسی" در ایران منجر شده است. برخی تنها با شنیدن نام "ایران" و اینکه جایزه نوبل به یک "زن ایرانی" تعلق گرفته ، آن را مایه "افتخار" دانسته اند. برای این دسته از افراد و جریانات ، انگار این تیم "ملی" فوتبال ایران است که "پیروز" شده در نتیجه بدون توجه به اینکه در ورای این ایجاد هیجان های لحظه ای در واقع پیشبرد یک خط سیاسی معین مطرح است ، برای آن هورا می کنند. در این میان بعضی نیروهای متوهم و یا سازشکار بسته به درجه شادی خود ، اعطای این جایزه را با القابی نظیر "برد برای جنبش ضد خشونت" و "رسوائی برای جمهوری اسلامی" و ... مزین کرده اند. اما آنچه که در طوفان پیا شده از تمامی این ابراز شادی ها پنهان شده ، توجه به این حقیقت است که اصولا در چه شرائطی و چرا کمیته صلح نوبل تصمیم گرفت تا این جایزه را در میان ده ها کاندیدای سرشناس دیگر به طور "غیر مترقبه" (نیوزویک ۱۲ اکتبر) به یک "زن مسلمان" و مدافع "اصلاح طلبان" ، آنهم در یک

"کمیته صلح نوبل" در تاریخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۸۲ (۱۰ اکتبر ۲۰۰۳) اعلام کرد که جایزه صلح امسال این کمیته به شیرین عبادی از ایران اهدا خواهد شد. در اعلامیه رسمی این کمیته ، در توضیح علل این انتخاب از جمله آمده که عبادی "یک مسلمان آگاه است" و در "عصر خشونت همواره از روشهای مسالمت آمیز دفاع کرده" و در ضمن او "هیچ تضادی بین اسلام و حقوق اساسی بشر نمی بیند". در ادامه اعلامیه کمیته نوبل تأکید شده که اعطای جایزه صلح امسال به شیرین عبادی "برای تلاش های او در راه دمکراسی و حقوق بشر" است. و اظهار امیدواری شده که اهدای این جایزه به عبادی "الهام بخش همه کسانی" باشد که فعالیت برای "حقوق بشر" در کشورهای آنها "نیاز به پشتیبانی" دارد.

در واکنش به این خبر تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط می شود ، صرف نظر از "رهبر" و "جناح محافظه کار" ، که این جایزه را یک "رسوائی" نامیدند ، سخنگوی دولت و تمامی "خاتمی چی" های درون و خارج از حکومت یعنی "اصلاح طلبان" به شادمانی و تمجید از این "دستاورد" پرداخته و با عبارات و لحن های متنوع آن را یک "پیروزی" نامیدند.

از سوی دیگر ، شیرین عبادی پس از آگاهی از کسب این جایزه ، در یک مصاحبه اختصاصی با نشریه "نیوزویک" در پاسخ به این سوال که "آیا جایزه شما نقطه عطفی برای دمکراسی در ایران است؟" عنوان نمود که "امیدوارم چنین باشد. من همواره در چارچوب قانون عمل کرده ام. هرگز کاری نکرده ام که غیر قانونی باشد." او ادامه داد که: "در واقع بزرگترین نفع این جایزه نشان دادن

ما توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ماه های اخیر در کوچه و خیابان های تهران و سایر شهرها پاک نشده است. و هزاران تن از دانشجویان بیا خاسته ای که تنها برای اعاده حقوق انسانی خود دست به اعتراض زده بودند با ضرب چاقو و قمه و قنداق تفنگ "سربازان گمنام" وزارت اطلاعات همین مدعیان "اصلاحات" و همپالگی هایشان در هیأت حاکمه دستگیر و به شکنجه گاه های مخوف آنان فرستاده شدند.

در چنین شرایطی آیا اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی و تبلیغ حمایت از افسانه "اصلاحات" و اشاعه توهم تأمین "حقوق بشر" در حکومت اسلامی و تقبیح "خشونت" و قهر چیزی به جز ذهن کجی به جنبش انقلابی و خواست های عادلانه و طبیعی میلیون ها تن از مردان و زنان و کودکان تحت ستمی است که به طور روزمره در معرض جنایات و وحشی گری های رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند؟

تاریخ مبارزات آزادی بخش و دموکراتیک تمامی مردم دنیا با صراحت نشان داده که در تمامی جوامع طبقاتی از آغاز تا به امروز این طبقات حاکم و مرتجعین بوده اند که "خشونت" و "قهر" را به طبقات استثمار شونده و زیر دست تحمیل کرده اند. در نتیجه هر "کوشنده" واقعی راه صلح، اگر در اهداف و اظهارات خود صادق است باید اعمال خشونت طبقه حاکم را به مثابه ریشه و علل مادی اعمال خشونت در جامعه محکوم کند و با آن به مبارزه برخیزد و نه آنکه مانند کمیته صلح نوبل با فریبکاری تمام زیر نام مخالفت با "خشونت"، در حقیقت مبارزات قهرآمیز و عکس العمل های طبیعی توده های تحت ستم در مقابل ظلم و سرکوب را آماج حملات خویش بگیرد. و این دقیقا همان کاری است که گردانندگان کمیته صلح نوبل در پوشش اهدای این جایزه به شیرین عبادی بر علیه توده های محروم ما و جنبش انقلابی آنها بر علیه جمهوری اسلامی در حال انجام آن هستند.

"مرگ" پروژه اصلاحاتشان را انکار کنند. بر چنین زمینه ای است که ما می بینیم معماران "اصلاح طلبی" و پروژه "کلان" اصلاحات، یعنی امپریالیست ها و مرتجعین می کوشند تا در عین تظاهر به "اعتراف" به شکست خاتمی، پرده دیگری از پروژه استراتژیک و دغلكارانه خود را به صحنه آورده و این بار با ایجاد توهم نسبت به "اصلاح طلبان خارج از حکومت" به فریب توده ها برخاسته و به این طریق مبارزات آنها را کنترل و مهار کنند و برای یک دوره دیگر برای نظام بحران زده جمهوری اسلامی وقت بخرند.

در چارچوب چنین سیاستی است که ما می بینیم کمیته صلح نوبل می کوشد تا با اهدای جایزه امسال به یک "زن مسلمان" در نظام جمهوری اسلامی، زنی که مخالف اعمال "خشونت" است، "فعال سیاسی ای" که "موضوع اصلی" فعالیت های او تأمین "حقوق بشر" و به ویژه در رابطه با "زنان و کودکان" است، "فعال سیاسی ای" که به رغم جنایات روزمره جمهوری اسلامی در حق مردم، برافراشتن پرچم "بحث و گفتگو و دیالوگ" را بهترین راه تغییر دادن مواضع و حل مسائل مورد "اختلاف" می داند و بالاخره چهره ای که هیچگاه پایش را از "قانون" ضد خلقی این رژیم فراتر نگذاشته، به تشویق و ترویج ایده مبارزه برای "اصلاحات" و نه انقلاب و قهر بپردازد. این تلاش ها در اوضاع و احوالی صورت می پذیرد که همگان شاهدند چگونه در مملکت ما هرگونه درخواست هرچند جزئی و مسالمت آمیز کارگران، زنان، دانشجویان و سایر اقشار توده های تحت ستم برای تأمین نان، کار، آزادی، برابری و عدالت اجتماعی اساسا با گلوله و زندان و شکنجه و اعدام و در یک کلام با خشونت عریان و مطلق از سوی طبقه حاکم، چه از جنس "محافظه کار" و چه "اصلاح طلب" آن پاسخ می گیرد. این موعظه خوانی ها در "ستایش" عدم توسل به "خشونت" در مقابل یک رژیم وحشی و تبهکار و "تقدیس" "دیالوگ" با دژخیمان حاکم در حالی است که هنوز آثار خون های ریخته شده دانشجویان، کارگران و زنان مبارز

یعنی جیمی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا بود که پس از یک جنگ مخوف و ضد خلقی در بالکان، در تثبیت "صلح" مورد دلخواه امپریالیست ها، خدمات بسیاری را برای قدرت های ارتجاعی و منافع آنان در این منطقه انجام داد. با توجه به این تاریخچه، ما شاهدیم که جایزه صلح نوبل امسال به شیرین عبادی تعلق می گیرد و ایران به سوژه جایزه دهندگان تبدیل می گردد. این جایزه در شرایطی به عبادی اهدا می گردد که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال حاکمیت سیاهش زیر لافاه "مذهب" و "اسلام"، با اعمال یکی از وحشیانه ترین دیکتاتوری های ضد خلقی بر علیه مردم ما به آماج نفرت و خشم کارگران و توده های رنجبر و جنبش اعتراضی آنان بدل گشته است. این رژیم تبهکار و رسوا که با یک مقاومت گسترده و قهرآمیز توده ای مواجه می باشد، در سال های اخیر به ویژه کوشیده است تا به طورهمزمان، با ادامه و تشدید سیاست "مشت آهنین" از یکسو و تلاش برای اشاعه توهم "اصلاح پذیری" نظام دیکتاتوری و برقراری "دموکراسی" از طریق "اصلاحات" و "اصلاح طلبان" از سوی دیگر، جلوی طغیان و انفجار خشم توده ها را گرفته و نظام بورژوازی وابسته به امپریالیسم را حفظ و آن را از آماج جنبش انقلابی توده ها مصون نگاه دارد. سیاستی که به طور گسترده و پیگیر با تمام قوا از سوی امپریالیست ها تقویت شده است.

این حقیقتی است که در سالهای اخیر، پروژه ایجاد توهم "اصلاحات" توسط خاتمی فریبکار و دار و دسته اش در چارچوب دیکتاتوری وحشیانه حاکم با شکست فزاینده باری روبرو شده و کوس رسوائی خاتمی مزدور و افسانه اصلاح طلبی دار و دسته ایشان در جمهوری اسلامی در همه جا به صدا درآمده است. در شرایطی که در هر اعتراض توده ای، شعار "مرگ بر خاتمی" با طنین هر چه رساتری در کنار شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" توسط جوانان، زنان و سایر اقشار تحت ستم تکرار می گردد، دیگر حتی وقیح ترین و عوامفریب ترین کارگزاران و مزدوران حکومت نیز نمی توانند



ها و کمیته صلح نوبل گرفته تا امثال شیرین عبادی ها- بیان گردد ، جز یک فریبکاری آشکار چیز دیگری نیست.

کمیته صلح نوبل با اهدای جایزه امسال خود به شیرین عبادی می خواهد تا این دروغ ها را نه تنها به توده های تحت ستم ما بقبولاند بلکه با توهم پراکنی و تلاش برای "آلترناتیو سازی" به ایجاد چشم اندازهای کاذب در میان میلیون ها تن از کارگران و توده های رنجبر چه در جمهوری اسلامی و چه در سایر نقاط "دنیای اسلامی" یعنی در دیکتاتوریهای وابسته به امپریالیسم و مذهبی بپردازد. اینکه گردانندگان و سیاستگذاران اصلی کمیته صلح نوبل از اعطای جایزه صلح به شیرین عبادی در دراز مدت چه اهداف ضد مردمی دیگری را تعقیب می کنند مساله ای است که آینده آن را هر چه بیشتر روشن خواهد نمود.

اعطای جایزه صلح نوبل امسال به شیرین عبادی برخلاف تبلیغات عوامفریبانه مرتجعین و دوستان نادان خلق "پیروزی" برای "دمکراسی" ، "حقوق بشر" و یا "زنان" در ایران نیست. این جایزه بستری برای فراهم کردن امکان مانورهای جدید رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمامی جناح های ضد خلقی آن بر علیه توده های تحت ستم ماست. این جایزه دهن کجی آشکار مرتجعین به جنبش دمکراتیک و عادلانه توده های تحت ستم ما و تلاش برای تقویت ظرفیت های فریبکارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به منظور تقویت و حفظ آن است. توضیح این واقعیات به توده ها وظیفه انقلابی تمامی انسان های آزادیخواه و مبارزی است که در راه برقراری یک جامعه آزاد و دمکراتیک و صلح واقعی با تمامی دیکتاتورها و استثمارگران و جیره و مواجب بگیران آنها مبارزه می کنند.

حقیقت غیرقابل انکاری است که ضدیت با زنان ، نقض سیستماتیک حقوق آنان و بالاخره سرکوبی بی وقفه مبارزات آنها از نخستین روز روی کار

اعطای جایزه صلح نوبل امسال به شیرین عبادی برخلاف تبلیغات عوامفریبانه مرتجعین و دوستان نادان خلق "پیروزی" برای "دمکراسی" ، "حقوق بشر" و یا "زنان" در ایران نیست. این جایزه بستری برای فراهم کردن امکان مانورهای جدید رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمامی جناح های ضد خلقی آن بر علیه توده های تحت ستم ماست. این جایزه دهن کجی آشکار مرتجعین به جنبش دمکراتیک و عادلانه توده های تحت ستم ما و تلاش برای تقویت ظرفیت های فریبکارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به منظور تقویت و حفظ آن است.

آمدن آن تا به امروز ، اصولاً یکی از فلسفه های وجودی این رژیم وابسته به امپریالیسم بوده است. آیا تبلیغ امکان اعاده "حقوق زنان" در چارچوب چنین رژیم زن ستیزی توسط مدعیان "دفاع" از حقوق زن ، آنهم با افتخار به رعایت "قانون" ضد خلقی این دیکتاتوری در بهترین حالت به غیر از توهم پراکنی در میان زنان و به هرز بردن مبارزات عادلانه آنها بر علیه دشمنان قسم خورده شان می باشد؟

امروز "دنیای اسلامی" مورد نظر کمیته صلح نوبل یعنی جوامعی نظیر ایران که توسط "حکومت های اسلامی" اداره می شوند ، بدون استثنا مظاهر بارز نقض حقوق بشر ، ستم بر زنان و کودکان هستند. در نتیجه اشاعه این ایده توسط کمیته صلح نوبل که گویا "بین یک جمهوری اسلامی ، اسلام و حقوق بشر تناقضی وجود ندارد" با هر نیتی که ادا شود و از سوی هر نیرو و جریان و فردی- از دولت

نکته دیگری که در رابطه با جایزه امسال نوبل باید به آن اشاره کرد ، تعریف و تمجیدی است که جایزه دهندگان هنگام اهدای این جایزه به شیرین عبادی از "اسلام" و شخصیت عبادی به عنوان یک زن "مسلمان آگاه" و تأیید نقطه نظرات او در مورد سازش پذیری بین دیکتاتوری های مذهبی نظیر جمهوری اسلامی و حقوق بشر کرده اند. در این زمینه کمیته تا آنجا پیش رفت که "اهدای" جایزه صلح به "بانوئی" که به "دنیای اسلامی" متعلق است را "مایه مباهات" خود دانسته است. این تعریف و تمجیدها از "دنیای اسلامی" و تأکید بر "مسلمان" بودن شیرین عبادی و معرفی او به عنوان سرمشق و "الهامی" برای تمامی آنهایی که در چارچوب حکومت های دیکتاتور مذهبی ، به مبارزه "قانونی" و "مسالمت آمیز" مشغولند ، نشانگر این واقعیت است که این فریبکاری بزرگ سیاسی ، صرفاً نه جمهوری اسلامی و توده های تحت ستم در ایران ، بلکه دهها میلیون تن از کارگران و خلق های تحت ستمی را نشانه رفته است که در چارچوب حکومت های ضد خلقی مذهبی در "دنیای اسلام" به مبارزه و مقاومت مشغولند.

تلاش در جهت این فریبکاری در حالی است که تجربه زنده تمامی حکومت های مذهبی ، چه در شکل اسلامی و چه غیراسلامی نشان داده که تلفیق مذهب با دستگاه سیاسی حاکم بر جامعه از طرف هر نیرو و طبقه ای که صورت گیرد ، نماد برجسته و بارز نقض دمکراسی و حقوق بشر و به این اعتبار معیار ارتجاعی و دیکتاتور بودن نظام مورد نظر می باشد. حکومت های مذهبی و به طور مشخص حکومت ضدخلقی جمهوری اسلامی به خاطر ماهیت استثمارگرانه خویش نه تنها ضامن هیچ یک از موارد اساسی و ابتدائی "حقوق بشر" نبوده و نخواهند بود ، بلکه مخالف و متضاد با آن می باشند. در مورد مشخص جمهوری اسلامی ، این

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

گرامی باد انقلاب کبیر اکتبر!



"همه قدرت به دست شوراهای!"
ژوئن ۱۹۱۷

انقلاب کبیر اکتبر که کارگران آگاه و مبارز روسیه با رهبری حزب بلشویک و در رأس آن لنین ، آن را بر پا کردند ، سرفصل نوینی را در تاریخ بشریت گشود. این یک انقلاب سوسیالیستی بود ؛ انقلابی بر علیه سرمایه داران ، بر علیه مدافعین مالکیت خصوصی (تملک خصوصی ابزار تولید). این ، انقلاب "هیچ بودگان" بود بر علیه دنیای استثمار ، دنیای ظلم و جنگ و جنایت. پیروزی انقلاب سوسیالیستی کارگران روسیه (انقلاب اکتبر) نه فقط در روسیه بلکه در سراسر جهان تأثیرات عظیم و شگفت انگیزی به جای گذاشت. این انقلاب برای همه زحمتکشان و ستمدیدگان در جهان در مبارزه بر علیه ستمگران و استثمارگران نیروی محرکه بزرگی ایجاد کرد. به خصوص در پرتو انقلاب اکتبر دوره ای از مبارزات آزادی بخش در کشورهای مستعمره از آفریقا گرفته تا آسیا شکل گرفت و از چنان رشد و گسترشی برخوردار شد که تاریخ را دگرگون ساخت.

انقلاب اکتبر البته یکبارہ بر پا نشد. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ پیش در آمد آن بود. عملکردهای انقلابی و هشیارانه کارگران روسیه در فاصله ۸ ماه بین انقلاب فوریه و اکتبر و نقشی که بلشویک ها در این دوره برای پیشبرد انقلاب به نفع پرولتاریا ایفاء نمودند ، ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بود.

به مناسبت سالگرد انقلاب کبیر اکتبر ، در اینجا به درج مقاله زیر که در اختیار ما قرار گرفته مبادرت می کنیم. این مقاله به توضیح چگونگی ایجاد "قدرت دوگانه" در روسیه پس از انقلاب فوریه پرداخته و پروسه ای را ترسیم می نماید که به انقلاب اکتبر منجر شد. امیدواریم مورد استفاده خوانندگان پیام فدایی قرار گیرد.

"قدرت دو گانه" چه بود و چرا ایجاد شد؟

اسمر آذری

شروع آن در ۲۳ فوریه بود که مطابق تقویم قدیم روسیه همان ۸ مارس ، روز بین المللی زنان بود و انتظار می رفت که مراسم بزرگداشت این روز از طرف نیروهای سیاسی "سوسیالیست" به روال معمول هر سال بر گزار شود. اما اینطور نشد. در این روز زنان کارگر (کارگران نساجی) به مناسبت روز زن دست از کار کشیده و به خیابان

نداشت و بدون پشتیبانی سیاسی شوراهای قادر به انجام عمل خاصی نبود. اما حکومت دوم بر عکس با اینکه بر هیچ ارگان دولتی حکم نمی راند و به مثابه قدرت کمکی و موازی با حکومت موقت عمل می کرد ، از قدرت واقعی برخوردار بود چرا که مستقیماً بر توده های مسلح و متشکل در شوراهای تکیه داشت و پشتیبانی اکثریت مردم را با خود داشت.

بعضی ها از انقلاب فوریه به عنوان انقلاب "خود بخودی" نام برده اند. هر چند این درست است که هیچ گروه و حزب سیاسی رهبری این انقلاب را به عهده نداشت ولی این انقلاب خود بخودی هم نبود. واقعیت این است که این کارگران محله وایبورگ پتروگراد (از زن و مرد) آن را به پیش برده و سازماندهی نمودند. کارگرانی که بسیاری از آنان بلشویک بودند. انقلاب فوریه با خیزش هزاران زن و مرد گرسنه ، خشمگین از مظالم سرمایه داران و حکومت و بیزار از جنگ (منظور جنگی که روسیه در آن درگیر بود - همان جنگ جهانی اول) بر علیه سلطنت مستبد تزار آغاز شد.

"قدرت دو گانه" که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه شکل گرفت ، نمودار شرایطی بود که در آن دو قدرت سیاسی در کشور بوجود آمد ؛ یکی حکومت موقت که جانشین قانونی حکومت سرنگون شده تزار گردید و دیگری حکومت غیررسمی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که به قول لنین "مستقیماً بر تصرف انقلابی و ابتکار بلاواسطه توده های مردم از پائین" متکی بود و "نه بر قانون صادره از طرف یک قدرت متمرکز دولتی". لنین این حکومت را "از همان نوع کمون پاریس ۱۸۷۱ پاریس" خواند. (نگاه کنید به "در باره قدرت دو گانه" ، لنین) چنین شرایطی به مدت ۸ ماه (از انقلاب فوریه تا انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷) در روسیه بر قرار بود.

حکومت موقت که حکومت سرمایه داران روسیه بود هرچند به عنوان یک حکومت قانونی در دنیای خارج به رسمیت شناخته شد ولی از خود قدرتی



راهپیمایی زنان کارگر در پتروگراد - مارس ۱۹۱۷

راهیختند. در میان آن ها زنان کارگری وجود داشتند که شوهرانشان در رابطه با جنگ به سربازی رفته بودند. تظاهراتی توده ای از انبوهی از زنان و مردان کارگر به راه افتاد که خشمگینانه با تقاضای

"کمیته اجرائی" آن بود که کارگران بر مبنای تجاری که از تشکیل شورا در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه داشتند، در شرایط انقلابی جدید دست به تشکیل شوراهای خود زده و در ارتباط با پشتیبانی پادگان های نظامی از کارگران به تسلیح خود پرداخته بودند. در این دوره با صدور فراخوانی از طرف "کمیته اجرائی" به همه کارخانه ها و واحدهای نظامی به منظور انتخاب نمایندگان خود و پروسه ای که طی شد "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان" پا به عرصه وجود گذاشت. این شورا از همان آغاز در هیئت "کمیته اجرائی شورای پتروگراد" به اعمال حاکمیت پرداخت. برای اداره کشور واحد های مختلفی تشکیل شد که در رأس هر یک کارگران و دیگر زحمتکشان مسلح قرار داشتند. شوراها که در ابتدا در شهرهای بزرگ و در مراکز صنعتی بوجود آمده بودند، حال در سراسر روسیه گسترش یافتند. همه این واقعیات گواه آن بود که "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان" می تواند قدرت سیاسی را در

های تحت ستم از جنگ، در بین آن ها همدردی و همدلی بوجود آورده بود. در این شرایط پارلمان روسیه، دوما از موقعیت خاصی برخوردار بود؛ و دلیل رفتن کارگران تظاهرکننده به طرف دوما را نیز همین موقعیت توضیح می دهد. باید دانست که هرچند قدرت دولتی در روسیه در دست سلطنت تزار به عنوان نمایندگان ملاکین قرار داشت ولی، بلحاظ اقتصادی، کشور را بورژوازی روسیه اداره می نمود. در این دوره بخش بزرگی از این بورژوازی اعتماد خود را به تزار از دست داده و خود را در درون دوما به عنوان یک اپوزیسیون به نام "بلوک ترقی خواه" متشکل کرده بود. آن ها گاه از تریبون دوما نطق های غرائی نیز می کردند که مشهورترین آن ها نطق میلیوکف، رهبر حزب کادت در نوامبر سال ۱۹۱۶ بود که سیاست های حکومت را مورد انتقاد قرار داده و پرسید که آیا آن ها را باید "خائنانه و یا احمقانه" توصیف نمود! در حقیقت حداقل از یک سال قبل از انقلاب فوریه به نسبتی که کارگران خود را از قید نیروهای لیبرال جامعه رها نموده و بطور روزافزون به طرف سوسیالیست ها گرایش پیدا می کردند به همان نسبت نیز لیبرال ها از رژیم مستبد تزار فاصله می گرفتند. در دوما علاوه بر لیبرال ها، به اصطلاح سوسیالیست ها (منشویک ها و سوسیال رولوسیونر ها - اس ار) نیز به مثابه اپوزیسیون قانونی سلطنت تزار، شرکت داشتند.

با اوج گیری جنبش، نمایندگان بورژوازی لیبرال از "بلوک ترقی خواه" برای تصمیم گیری در مورد اوضاع جدید کمیته ای به نام "کمیته موقت" تشکیل دادند. منشویک ها و "سوسیالیست های انقلابی"، اس ار ها دست به ایجاد "کمیته اجرائی موقت شوراهای نمایندگان کارگران پتروگراد" زدند. در آن زمان اغلب رهبران بلشویک ها یا در زندان و تبعیدگاه سیبری بودند و یا در خارج از کشور به سر می بردند؛ در نتیجه نتوانستند در کمیته اجرائی نقشی ایفاء نمایند. زمینه ایجاد

نان، آزادی و قطع جنگ به طرف ساختمان دوما (در روسیه به معنی پارلمان است) رهسپار شدند. بر زمینه خشم عمومی از جنگ و از حکومت مستبد تزار، این حرکت انقلابی آغاز شده از محله وایبورگ، بزودی به صورت یک جنبش سیاسی در آمد و سراسر پتروگراد را فرا گرفت. همین جنبش سیاسی بود که سپس در مدت کوتاهی به قیام مسلحانه توده ای تبدیل شد. در ۲۵ فوریه تزار به ارتش دستور داد که با همه قوا تظاهرکنندگان



سربازان به صفوف مردم می پیوندند

را سرکوب نمایند ولی با پیوستن سربازان به صف تظاهرکنندگان که با شورش هنگ پادگان پتروگراد به اوج خود رسید، دستور تزار دیگر قابل اجرا نبود. دو روز بعد (در ۲۷ فوریه) پتروگراد دیگر در دست کارگران و "دهقانان یونیفورم پوش" (ملبس به لباس سربازی)، بود.

مسلماً جنگ در ایجاد پیوند بین سربازان با کارگران و زحمتکشان قیام کننده، نقش خاصی ایفاء کرده بود. با توجه به جنگ، ارتش همچون سابق نیروی ایزوله ای نبود. به خاطر جنگ، حال هر خانواده ای کسی را در ارتش داشت. چنین وضعی شرایطی بوجود آورده بود که کارگران و دهقانان تهیدست (در لباس سربازی) بتوانند با هم در آمیخته و در مورد مسایل مختلف از جنگ گرفته تا حکومت تزار و فرمانده هائی که شدیداً مورد تنفر سربازان قرار داشتند با همدیگر صحبت و تبادل نظر نمایند. انتقال اخبار جنگ و شرایط ارتش و رویداد های آن در میان مردم از طریق سربازان، به ارتقاء آگاهی عمومی کمک نموده و با توجه به خستگی و بیزاری سربازان و عموم توده



گروهی از کارگران عضو حزب - ۱۹۱۷

کشور به دست خود بگیرد. با اینحال "کمیته اجرائی" به طور خنده دار از پذیرش حکومت به طور رسمی امتناع می ورزید. میدان برای لیبرال ها که هرگز انتظار رسیدن به قدرت از طریق انقلاب را نداشتند، خالی بود. پیشتر، آن ها اعلام کرده بودند (مثلاً از زبان رودزیانکو، یکی از رهبران "بلوک ترقی خواه") که نه تنها خواهان انقلاب نمی باشند بلکه حتی از آن بیم دارند. "بلوک ترقی خواه" در حقیقت تنها خواستار انجام اصلاحاتی در کشور با حفظ سلطنت

کارمان انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت به دست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ می‌نمائیم تا توده‌ها به کمک تجربه خود از قید اشتباهات خویش برهند". (از تزهای آوریل لنین، "راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر"). با کار انقلابی و در عین حال صبورانه و توأم با شکیبایی



لنین در حال سخنرانی در پتروگراد - آوریل ۱۹۱۷

بلشویک‌ها نظرات آن‌ها به تدریج در شوراها گسترش یافت و رشد نمود. یکی از نمودهای بارز این رشد و گسترش صدور خطابه معروف "فرمان شماره یک" از طرف کارگران متشکل در شورای پتروگراد بود. این خطابه بجا و داهیانه در مقابل روزیانکو صادر شد که به اسم حکومت موقت و با تأیید رهبران منشویک و اس ار در "کمیته اجرائی شورای پتروگراد"، دستور بازگشت سربازان به سربازخانه‌ها را داده بود. با "فرمان شماره یک" در واقع، کارگران پتروگراد در مقابل رهبری شورای خود ایستاده و با دخالت مستقیم خود از اجرای دستور حکومت موقت جلوگیری نمودند. صدور این فرمان در عین حال که ضربه‌ای به رهبران سازشکار وارد نمود در عین حال به اتوریته حکومت موقت نیز ضربه زده و آشکارا نشان داد که در حقیقت قدرت واقعی در دست توده‌های انقلابی متشکل و مسلح قرار دارد. این امر با برجستگی بیشتر بار دیگر ثابت کرد که در کشور از پایه تا بالا دو قدرت وجود دارد،

بورژوازی قرار گیرد (با اینکه بلشویک‌ها نیز معتقد بودند که با انقلاب فوریه یک انقلاب بورژوائی در روسیه صورت گرفته است ولی سپردن حکومت به بورژوازی را خیانت به صلح و آزادی و به طبقه کارگر تلقی می‌نمودند). نظرات نادرست دیگر در مورد جنگ بود. منشویک‌ها و اس ارها در هم آوازی با احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی (از جمله با حزب ترودویک که نظرات خرده بورژوازی روسیه را نمایندگی می‌کرد و کرنسکی، رئیس حکومت موقت متعلق به آن بود) درگیر بودن روسیه در جنگ را به مثابه "دفاع طلبی انقلابی" تأیید می‌نمودند و برخلاف بلشویک‌ها که برای جنگ ماهیت امپریالیستی قائل بودند از نظرات "سوسیال شونیستی" دفاع می‌کردند. بنابراین آن‌ها برای حفظ "نظم و قانون" جهت نگاه داشتن ارتش در جبهه‌ها، سازش با حکومت موقت را به عنوان حکومت قانونی روسیه، ضروری تشخیص می‌دادند^۱ در آن زمان بلشویک‌ها به گفته لنین "اقلیت ضعیفی" را در شوراها تشکیل می‌دادند. با این حال لنین کمترین تردیدی در مورد تلاش برای متقاعد کردن کارگران جهت سرنگونی حکومت موقت را به خود نمی‌داد. در آن شرایط حساس تاریخی وی مطرح می‌کرد که "مادامکه در اقلیت هستیم

^۱ در مقابله با چنان نظرانی و در چنان شرایط حساس تاریخی بود که نوشتجات داهیانه لنین به خصوص "تزهای آوریل" او اهمیت عظیم خود را آشکار می‌سازد. در آن زمان لنین طی نوشته‌های مختلف با موشکافی و در عین حال با قاطعیت، نادرستی نظرات اپورتونیستی حاکم را نشان داد. او در ضمن با ارائه رهنمودهای تاکتیکی مشخص توانست نقش انقلابی بزرگی در پایان دادن به حاکمیت دو گانه و انتقال همه قدرت به دست شوراهای کارگران، ایفاء نماید. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به "نامه هائی از دور"، "راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر"، "در باره قدرت دوگانه"، "وظائف پرولتاریا در انقلاب ما" مندرج در "منتخب آثار لنین")

تزار بود. اما اکنون شرایط جدیدی بوجود آمده بود. علیرغم همه تلاش آن‌ها برای حفظ سلطنت، این امر در شرایطی که همه روسیه بر سلطنت تزار شوریده و کارگران مسلح در رأس آن‌ها قرار داشتند، غیر ممکن بود. در چنین شرایطی و همچنین با توجه به اینکه رهبران سازشکار کارگران (منشویک‌ها و اس ارها) قدرت را دو دستی تقدیم آن‌ها می‌کردند، نمایندگان بورژوازی لیبرال مصمم به تشکیل حکومت شدند. به این ترتیب بود که در دوم مارس (مطابق تقویم قدیم روسیه. در این تاریخ بود که تزار، نیکلای دوم رسماً از سلطنت کناره‌گیری نمود)، "حکومت موقت"، حکومت بورژواهای روسیه تشکیل شد.

در رابطه با فهم علت برقراری قدرت دوگانه در این دوره در روسیه، تأکید روی این نکته ضروری است که علیرغم همکاری رهبران سازشکار در رأس "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان" از حکومت موقت و این امر که این ارگان به قول لنین "خواه از طریق سازش مستقیم با حکومت موقت بورژوازی و خواه از طریق یک سلسله گذشت‌های واقعی، خود مواضع را به بورژوازی تحویل داده" و می‌داد، کارگران متشکل در شوراها با توجه به حد بالای آگاهی انقلابی خود به حکومت موقت اعتمادی نداشته و به هیچوجه حاضر نبودند خود را زیر تابعیت این حکومت قرار دهند. در نتیجه کماکان عملاً و علناً قدرت را در دست خود نگاه داشتند.

منشویک‌ها و اس ارها به مثابه نیروهای اپورتونیست یعنی نیروهائی که مبلغ نظرات بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش طبقه کارگر بودند، ماهیت طبقاتی خود را با ارائه تئوری‌های غیرواقعی چندی نشان می‌دادند. از جمله آن‌ها دلیل مماشات خود با حکومت موقت را با این تئوری توضیح می‌دادند که مرحله انقلاب در روسیه سوسیالیستی نیست بلکه بورژوا-دموکراتیک می‌باشد. لذا حکومت باید در دست

طرف با توجه به مشکلات اقتصادی که روز به روز حادثتر می شد همراه با تأثیرات منفی از سرگیری مجدد جنگ در جبهه ها و از طرف دیگر رشد آگاهی کارگران با توجه به آشکار شدن هر چه بیشتر ماهیت رهبران سازشکار در جریان واقعیت های عینی و همچنین کوشش بلشویک ها برای زدودن "موهومات خرده بورژوازی" از ذهن کارگران ، اکثریت کارگران به خصوص بخش بزرگی از کارگران پتروگراد علناً رهبری منشویک ها و اس ارها را مورد تردید قرار داده و اعتماد خود را نسبت به آن ها از دست دادند. به این ترتیب بود که از ماه ژوئن شعار بلشویک ها مبنی بر "همه قدرت به دست شوراهای" در میان کارگران پشتیبانان بیشتری پیدا کرد.

مرحله بسیار مهم و حساس در دوره حاکمیت قدرت دوگانه در روسیه در "روزهای جولای" بوجود آمد در سوم جولای حکومت ائتلافی در



قتل عام توده های تظاهرات کننده - جولای ۱۹۱۷

پیشبرد سیاست جنگی خود در گالیسیا دستور حمله نظامی بزرگی را داد. بر این اساس دسته های مختلفی از مردم سر به شورش برداشتند. ۴ روز تمام در همه جا شورش بود. بحران حکومتی هر چه شدیدتر گشت و منجر به ایجاد یک سری حکومت های ضعیف ائتلافی گردید. تا آنکه بالاخره با قیام یکپارچه کارگران تحت رهبری حزب بلشویک و در رأس آن لنین ، حکومت بورژواها و خرده بورژواها سرنگون و انقلاب سوسیالیستی اکتبر به پیروزی رسید. ■

اولین شکاف جدی بین دو قدرت فوق الذکر در ماه آوریل در رابطه با مساله جنگ ایجاد شد. در این زمان علیرغم اینکه حکومت موقت متعهد شده بود که سیاست صلح را پیش خواهد بود ، معلوم شد که وزیر خارجه ، میلیوکف در ادامه خواست گرداندگان حکومت برای تداوم جنگ یادداشتی برای "متفقین" فرستاده که طی آن ادعا کرده بود که با انقلاب فوریه خواست برای تداوم جنگ



تظاهرات توده ها در پتروگراد - ژوئن ۱۹۱۷

جهانی برای رسیدن به پیروزی قطعی تقویت شده است. با افشای این یادداشت در روزنامه ها بود که وقایع تاریخی "روزهای آوریل" بوجود آمد. در این روزها برای اولین بار از تشکیل حکومت موقت ، کارگران و سربازان اسلحه بدست به خیابان ها ریختند و یک پارچه فریاد "مرگ بر میلیوکف" سر دادند. این تظاهرات فاصله بین حکومت موقت و شوراهای را هر چه عمیق تر نمود. در ادامه این پروسه بحران سیاسی شدت یافته و منجر به آن شد که رهبران سازشکار شوراهای (منشویک ها و اس ارها) بکوشند بخشی از قدرت خود را تماماً در اختیار حکومت موقت قرار داده و به این ترتیب به این حکومت مشروعیت ببخشند. بنابراین در اول ماه مه منشویک ها و اس ارها وارد حکومت شده و یک حکومت ائتلافی را در روسیه تشکیل دادند. اما حتی تشکیل این حکومت نیز به وجود قدرت دوگانه در کشور پایان نداد. چرا که سازشکاران حال فقط در یک سری از شوراهای تسلط داشتند و بقیه شوراهای از تبعیت از حکومت سر باز زده و از تحویل قدرت به حکومت ائتلافی اجتناب نمودند. به تدریج از یک

قدرت دوگانه. یکی شوراهای که به توده ها تکیه داشت و دیگری حکومت موقت که به اعتراف وزیر جنگ آن ، کوچکف در همان زمان ، فقط تا آن جا امکان حیات داشت که شوراهای به آن اجازه موجودیت می دادند.^۲

هر چند "کمیتة اجرائی" رسماً پشتیبانی مشروط را از حکومت موقت اعلام کرده بود ولی بین سیاست های این حکومت و خواست های توده های ستمدیده روسیه تضاد عمیقی وجود داشت و آن سیاست ها نمی توانستند پاسخ گوی انتظارات آن ها باشند (مثلاً حکومت موقت نیروی پلیس را ملغی و تمام مقامات حکومت سابق را از کار برکنار نمود ولی چه به جای آن ها قرار داد؟ به جای آن ها "کمیسار" هائی بوجود آمد که اعضای آن را زمینداران فئودال تشکیل می دادند همان ها که مورد تنفر اکثریت توده ها بودند) اتفاقاً در آن موقع مردم در خیابان ها و در طی میتینگ های خود مطالبی ابراز می کردند که بیانگر این حقیقت است مثلاً متن یکی از بیانیه های میتینگ های عمومی کارگران در آن دوره چنین است: "ما انقلاب نکردیم که صرفاً جای حکومتی را با حکومتی دیگر عوض کنیم. ما انقلاب کردیم برای اینکه این شعارها تحقق پیدا کنند : آزادی ، برابری ، زمین ، رهائی و قطع جنگ خونین فعلی...". با توجه به این واقعیت روشن بود که سازش رهبری شوراهای با حکومت موقت مدت مدیدی نمی توانست ادامه یابد.

^۲ واقعیت این است که در آن زمان هیچ کاری در روسیه بدون تأیید شوراهای نمی توانست صورت بگیرد. حتی وزرای حکومت موقت برای اینکه بتوانند کارهای روتین خود از تلگراف زدن گرفته تا چاپ مطالبشان در روزنامه ها را انجام دهند ، مجبور بودند به کارگران در شوراهای رجوع کنند. در چنین وضعی مسلماً آن ها کمتر امکان توطئه بر علیه کارگران را داشتند چرا که در واقع این کارگران آگاه بودند که آن ها را کنترل می کردند.

جایزه صلح نوبل در خدمت تداوم خشونت در ایران

اشرف دهقانی ۲۴ مهر ۱۳۸۲

خدمت مشروعیت دادن به رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. "اصلاحات مرد ، زنده باد اصلاحات" ؛ این عبارت که چندی پیش از طرف سعید حجاریان ، یکی از بنیانگذاران "ساواک" جمهوری اسلامی (وزارت اطلاعات و امنیت رژیم) با عاریه گرفتن از مارکس* ابراز شد ، با گویایی بیشتری خط فریبکارانه موجود در پشت جایزه صلح اخیر را توضیح می دهد.

مبارزات کارگران ، دانشجویان ، زنان و دیگر توده های رزمنده ایران در چند سال اخیر پرده از چهره دغلکار خاتمی درید و غیرعملی و فریبکارانه بودن خط "اصلاحات" را به وضوح به همگان نشان داد. این خط ورشکسته که جز به طولانی کردن عمر ننگین رژیم جمهوری اسلامی و تداوم خشونت در ایران خدمت نمی کند ، امروز با عنوان و شکل و شمایل دیگری به خورد مردم داده می شود. توده های ستمدیده ما خواهان رفاه ، آزادی و دموکراسی در جامعه می باشند. واقعیت این است که برای رسیدن به این هدف تنها یک راه وجود دارد و آن راه سرنوینی رژیم جمهوری اسلامی ، نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قطع هرگونه نفوذ سرمایه داران خارجی (امپریالیست ها) در ایران است. مسلما این راهی است دشوار ولی دشواری راه نباید باعث شود که ما خود را نسبت به برنامه های ضد مردمی که سرنوشت توده های رنج دیده ایران را تعیین می کنند ، متوهم ساخته و به دست خود بر عمر دشمنانمان بیافزاییم. ■

* مارکس در کتاب "مبارزات طبقاتی در فرانسه" شکست انقلاب ژوئن ۱۸۴۸ فرانسه را زمینه پیروزی انقلاب پروتلاریایی آینده فرانسه می نامد و در این رابطه می گوید که "انقلاب مرد ، زنده باد انقلاب". حجاریان این عبارت را به ترسکی نسبت داده و آن را به شکلی که در فوق مطرح شد ، بیان کرده است.

جامعه ما را مجددا در مورد امکان انجام اصلاحات در رژیم جمهوری اسلامی دچار توهم ساخته و فریب دهد. اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی به مثابه "اصلاح طلب" غیرحکومتی در شرایطی صورت می گیرد که توده های رنج دیده ایران علیرغم همه خشونت ها و وحشی گری های مزدوران رژیم بارها به خیابان ها آمده و فریاد مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی سر داده اند. در شرایطی که همه می دانند که اکثریت مردم ایران از این رژیم متنفر بوده و خواهان سرنوینی آن می باشند و این امر تا آنجا واضح است که حتی در بین حکومتیان نیز کسانی اعتراف می کنند که رژیم از هیچ مشروعیتی برخوردار نیست. در چنین شرایطی ، تکاپو برای دست و پا کردن "مشروعیت" برای جمهوری اسلامی چه از طرف جناح های مختلف طبقه حاکمه و چه از طرف امپریالیست هایی که دارای منافع سرشار در ایران می باشند (مسلما در زمینه برخورد به جمهوری اسلامی در جبهه امپریالیست ها تضادهایی وجود دارد. از جمله بخشی از طبقه حاکمه آمریکا بر مبنای خط استراتژیک جهانی خود ، برخلاف دیگران ، وجود جمهوری اسلامی را دیگر ضروری نمی بیند) برای مقابله با خواست و منافع کارگران و زحمتکشان و دیگر طبقات و اقشار تحت ستم ایران یک موضوع جدی است. درست در این رابطه است که عملکرد کمیته صلح نوبل ، به مثابه ارگانی که به نوبه خود سیاست های امپریالیستی را به پیش می برد ، معنای سیاسی خود را آشکار می سازد. به واقع کوشش برای جلب حمایت از اصلاح طلبان خارج از حکومت (حال که مردم دست اصلاح طلبان حکومتی را خوانده اند) و تلاش برای تقویت این توهم که گویا "هنوز امکان اصلاح رژیم وجود دارد" از طریق اهدای جایزه به شیرین عبادی توسط کمیته صلح نوبل ، تماما در

اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی دارای معنی سیاسی مشخصی است ؛ و برای درک آن لازم است مفهوم پیامی را متوجه شویم که هم از طرف کمیته صلح نوبل و هم از طرف خود خانم عبادی در رابطه با این جایزه به مردم ایران و جهان فرستاده شد. پیام اصلی روشن است و آن این است که تحت رژیم جمهوری اسلامی ایران (و هر رژیم اسلامی دیگر در جهان) برقراری دموکراسی در جامعه امکان پذیر است و می توان با وجود این رژیم ، آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در "حقوق بشر" را متحقق ساخت. وقتی شیرین عبادی می گوید: "می شود در ایران ماند و برای پیشبرد حقوق بشر کار کرد" و "اسلام با دموکراسی مبیمنت ندارد (ناسازگار نیست)" ، وقتی او کسب دموکراسی در ایران را با احترام به قوانین ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی عملی جلوه می دهد و با صراحت مطرح می کند که "هنوز امکان اصلاح رژیم وجود دارد" ، در واقع او همان پیامی را ابلاغ می کند که خاتمی از اولین دوره ریاست جمهوری خویش تحت عنوان انجام اصلاحات و "دموکراتیزه کردن رژیم" ، آن را تعقیب کرد که ماهیت فریبکارانه آن دیگر امروز بر همگان روشن گشته است.

ستمدیدگی زن در ایران با توجه به این که شیرین عبادی نیز یک زن است و این امر که وی تاکنون در رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی پستی خاص و نقش گردانندگی نداشته است ، مسلما تفاوت هایی را بین او و خاتمی ترسیم می کند. اما تفاوت ها هر چه باشند ، آن چه در اینجا حائز اهمیت است یکی بودن پیام شیرین عبادی و خاتمی و اشتراک خواست و منظور نظر سیاسی واحد آنهاست. این آن موضوعی است که عدم توجه به آن می تواند نیروهای واقعا دموکرات

مردم انگلیس خواهان پایان اشغال عراق شدند

در چارچوب اعتراضات بین المللی بر علیه تجاوزگری امپریالیست ها و اشغال عراق ، دهها هزار تن از مردم انگلیس در تاریخ شنبه ۲۷ سپتامبر

یک بار دیگر به خیابان ها آمدند و با محکوم کردن دولت های آمریکا و انگلیس خواهان پایان اشغال عراق و نقض حق حاکمیت توده های ستم دیده عراقی شدند.

تظاهرکنندگان با حمل هزاران پلاکارد مسیر بین "هاید پارک" تا "ترافالگار اسکوئر" بر علیه بوش و بلر و دولت های آمریکا

و انگلیس شعار دادند. مردم از جمله فریاد می زدند "آمریکا و انگلیس از عراق بیرون بروید" ، "بوش و بلر تروریست های واقعی هستند" ، "بوش و بلر بگوئید که امروز چند کودک عراقی را کشته اید" ، "مرگ بر امپریالیسم ، مرگ بر فاشیسم".

با تجمع تظاهرکنندگان در "ترافالگار اسکوئر" جمعیت به سخنرانی چندین تن از فعالین ضدجنگ و اتحادیه های کارگری و دانشجویی گوش فرا دادند که در جریان آن تمامی سخنرانان بلااستثناء با محکوم کردن اشغال عراق ، خواهان پایان تجاوز و اعاده حق حاکمیت به توده های محروم عراق شدند. نکته قابل توجه در این حرکت حضور گسترده و پر شور هزاران تن از جوانان و نوجوانان و دانش آموزان و دانشجویان در تظاهرات ضدجنگ بود. تعداد بسیار زیادی از



تظاهرکنندگان از شهرهای دیگر انگلیس برای شرکت در این تظاهرات از صبح زود با اتوبوس خود را به لندن رسانده بودند. در این تظاهرات فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن نیز شرکت داشتند.

گزارشی از مراسم یادبود جانبختگان شهریور ۶۷ در مونترال

در روز شنبه ۲۷ سپتامبر ساعت ۷ بعد از ظهر مراسمی به یاد جانبختگان قتل عام سال ۶۷ به دعوت فعالین چریک های فدایی خلق در کانادا ، بلوک چپ مونترال ، کتابخانه نیما و کانون اندیشه و هنر ، با حضور جمعیتی حدود صد نفر برگزار گردید. این مراسم با یک دقیقه سکوت بیاد همه جانبختگان راه آزادی آغاز شد و سپس با سرود های انقلابی توسط شیرین ادامه یافت.

پس از آن مینا اسدی شاعر مردمی و میهمان برنامه از سونند به شعر خوانی پرداخت و برنامه با رقص "خورشید خانم" توسط "آرام" ادامه یافت . در بخش بعدی برنامه تئاتر "من به دنبال شما آمده ام" توسط حسین افصحی اجرا شد و بعد از آن سرود "سر اومد زمستون" ، "دایه دایه" و چندین سرود و آهنگ محلی و مردمی دیگر توسط گیسو شاکری که از سونند جهت شرکت در این مراسم به این برنامه دعوت شده بود اجرا گردید که مورد توجه پرشور شرکت کنندگان قرار گرفت.

در طول مراسم از سوی فعالین چریک های فدایی خلق در کانادا میز کتابی بر پا شده بود که با استقبال وسیع شرکت کنندگان روبرو گشت.

دولت آمریکا بلندپایه ترین رهبر طالبان را آزاد کرد

روز چهارشنبه ۸ اکتبر سال جاری یکی از مقامات دولتی افغانستان اعلام کرد که آمریکا چند روز قبل ، بلندپایه ترین مقام رهبری طالبان را که در اسارت خود داشته ، آزاد کرده است. پس از چند ساعت "حامد کارزای" رئیس جمهور دست نشانده ی امپریالیست ها در افغانستان مجبور به عکس العمل شده و این موضوع را قویاً تکذیب کرد.

"حلبی آباد ها" ، مأمن یک میلیارد تن از مردم دنیا

بر اساس گزارش سازمان توسعه ی شهری سازمان ملل متحد ۴۳ درصد مناطق شهری جهان را "حلبی آباد"ها تشکیل می دهند و بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان در این گونه مناطق زندگی می کنند.

طرح ترور یاسر عرفات

تهیه و تنظیم از : روناک مدائن

اخیراً "ایجاد آلمرت" EHUD OLMERT یکی از نزدیک ترین سیاستمداران به شارون (که گفته می شود به احتمال قوی جانشین او خواهد بود) علناً اعلام کرد که دولت اسرائیل قصد ترور یاسر عرفات را دارد. این تهدید بسیار حساب شده و در جهت اهداف سیاسی مشخصی انجام شد. هیچ دولت دیگری در دنیا اینگونه بی پرده از ترور و سرکوب به عنوان ابزار موجه سلطه گری دفاع نمی کند. اسرائیل پیشرفته ترین تکنولوژی، و مسائل جاسوسی و ارتباطی، موشک ها و هلیکوپترهای بسیار پیشرفته جنگی را برای شکار کردن و ترور رهبران جنبش خلق فلسطین، برای زهرچشم گرفتن از مردم و جلوگیری از پا گرفتن یک دولت مستقل فلسطینی به کار می برد. تاکنون هیچگاه تکنولوژی فوق مدرن این چنین متمرکز و به شیوه علنی برای نابود کردن فعالیت یک جنبش سیاسی مورد استفاده قرار نگرفته است. در ۲۷ آگوست "ابو علی مصطفی" رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین توسط دو موشک لیزری که از یک هلیکوپتر ارتش اسرائیل به دفتر کارش شلیک شدند کشته شد. چهار روز بعد از آن خانه "ابو ییلا"، رهبر جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین، هدف موشک های ضد تانک قرار گرفت. شارون نیز بارها علناً از اینکه ۲۱ سال پیش در زمان محاصره بیروت یاسر عرفات را به قتل نرسانده، اظهار پشیمانی کرده است.

یاسر عرفات (بدون اینکه فعلاً کاری به دیدگاه های سیاسی و ایدئولوژیک او داشته باشیم) در حدود ۳۵ سال است که به عنوان یکی از رهبران فلسطین در صحنه سیاست جهانی مطرح بوده است. حالا چرا ناگهان ترور عرفات، کسی که وقتی منافع امپریالیسم ایجاب می کرد جایزه صلح نوبل را به او می دادند و برای امضای پیمان صلح به کاخ سفید دعوت می شد مطرح شده؟!

دولت اسرائیل ادعا می کند که عرفات مانعی در مقابل صلح است. در صورتیکه اتفاقاً عرفات عمدتاً به دلیل امضای همین قراردادهای صلح آمریکایی-اسرائیلی بود که وجهه و اعتبارش را به عنوان یکی از رهبران فلسطین هر چه بیشتر از دست داد. در ضمن عرفات مدت یک سال و نیم است که در خانه اش حبس می باشد و فعالیت های سیاسی او به شدت محدود شده است. در حقیقت این دولت اسرائیل است که با ترور رهبران فلسطینی، محاصره شهرها و بمباران کردن مناطق مسکونی دست به تحریکات جنگ افروزانه می زند.

اما پشت تهدید به ترور عرفات، منطق سیاسی عمیق تری نیز وجود دارد. دولت اسرائیل جهت توجیه سرکوب هر چه بیشتر جنبش فلسطین، به تاکتیک قدیمی تحریک و زمینه چینی با هدف برانگیختن عکس العمل های قهرآمیز دست می زند. اسرائیل خواهان برانگیختن خشم فلسطینی ها و شورش و گسترش تروریسم است. امثال شارون روی عکس العمل قهرآمیز فلسطینی ها برای توجیه جنایات خویش و از بین بردن امکان هر نوع توافق صلح آمیز حساب می کنند زیرا که صلح سد راه ایجاد "اسرائیل کبیر" از مدیرانه تا رود اردن، خواهد بود. این گرایش در اسرائیل همواره با انکاء به تحریکاتی از این گونه و اعمال زور و جنایت سیاست هایش را پیش برده است. مثلاً به دنبال تبلیغات سیاسی شارون بود که یکی از پیروان افراطی او، اسحاق رابین را به جرم امضای موافقت نامه ای با عرفات ترور نمود. در سپتامبر ۲۰۰۰ شارون با رفتن به مسجد الاقصی، سه سال خونریزی راه انداخت و عملی شدن هر نوع توافق و قرارداد صلحی (هر چند از نوع

آمریکایی اش) را غیرممکن کرد. طرح قتل عرفات نیز برای تحریک و برانگیختن عکس العمل های خشونت آمیز جهت بحرانی کردن اوضاع طراحی شده، امری که به رژیم اسرائیل برای توجیه دور تازه ای از سرکوب و کشتار مردم فلسطین کمک می کند.

شیوه های جنایتکارانه شارون همیشه از جانب کشورهای امپریالیستی و وابسته به امپریالیسم تأیید و تشویق شده است. امریکا با تروریسم خواندن هر نوع مقاومت در مقابل اشغال گری های اسرائیل و نادیده گرفتن جنایات صهیونیست ها، عملاً راه اسرائیل جهت پیشبرد سیاست های تروریستی اش را هموار نموده است. به عنوان مثال بوش در تاریخ ۳۰ آوریل ۲۰۰۲ در پاسخ به خبرنگاران که نظرش را در مورد حملات مجدد اسرائیل در نوار غزه و ساحل غربی پرسیدند گفت: "اسرائیل دست به اقداماتی می زند که برای دفاع از منافعش کاملاً ضروری هستند."

در روز سه شنبه ۱۶ سپتامبر آمریکا مصوبه سازمان ملل را، مبنی بر محکوم کردن طرح ترور یاسر عرفات توسط دولت اسرائیل، وتو کرد و به این طریق چراغ سبزی به اسرائیل نشان داد. این مصوبه که تأیید ۱۱ کشور از ۱۵ کشور عضو را داشت (آلمان و انگلیس و بلغارستان رأی ممتنع دادند) می گوید: "هر گونه عمل تروریستی، هم ترور رهبران فلسطینی توسط اسرائیل و هم بمب گذاری های انتحاری توسط فلسطینی ها، هر دو موجب کشته شدن افراد بی گناه شده و باید منع شوند..."

وتو کردن این مصوبه توسط امریکا عجیب نیست. دولت امریکا تا کنون ۳۰ مصوبه سازمان ملل را در رابطه با فلسطین وتو کرده است. جدیدترین آنها مصوبه ای بود که کشتار عمدی کارکنان سازمان ملل در مناطق اشغالی را محکوم می کرد. طرح ترور یاسر عرفات جلوه آشکاری از سیاست های تروریستی و تجاوزکارانه دولت اسرائیل بوده و وتوی آمریکا نشان داد که امپریالیسم امریکا نیز در رسیدن به این هدف جنایتکارانه با اسرائیل همراه است. دلیل اینکه اسرائیل هنوز عرفات را که در "رام الله" در خانه اش در محاصره می باشد به قتل نرسانده این است که هنوز امریکا دستور آتش نداده، آمریکا نیز که فعلاً درصدد جلب حمایت کشورهای اروپایی و عربی در منطقه خلیج فارس است، در دادن این دستور آتش عجله به خرج نمی دهد. سازمان ملل، اتحادیه اروپا، جامعه عرب و ... نیز در بهترین حالت به اعتراضات نیم بند به طرح ترور عرفات بسنده کرده و آن را "یک اشتباه بزرگ" خواندند.

البته تهدید به ترور یاسر عرفات عنصری از جنگ روانی را نیز در خود دارد. هدف آن فرستادن این پیام به مردم فلسطین است که مقاومتشان بی نتیجه است و پشتیبانی در جهان ندارند و اسرائیل میتواند هر نوع جنایتی را علیه آنها اعمال کند و هیچکس هم جلودار آن نیست. این پیام در سرمقاله ۱۱ سپتامبر روزنامه "اورشلیم پست" با عنوان "عرفات را بکشید" به روشنی بیان شد. این سرمقاله می گفت: "مرگ عرفات به دست اسرائیل موجب عمیق تر کردن تضاد اعراب با اسرائیل نخواهد شد بلکه برعکس اعراب را به عقب نشینی وامیدارد. جهاد آنها علیه ما براین تفکر استوار است که اسرائیلیان برای دفاع از خود از هر نوع عمل قاطعانه منع شده اند. کشتن عرفات بیشتر از هر عمل دیگری نشان خواهد داد که استفاده از سلاح ترور علیه اسرائیل، حتی به نام دولت خودمختار فلسطین، عملی نیست."

این نوع زبان از افکار فاشیستی نشأت می گیرد و نشان می دهد که تا چه حد اسرائیل تفکر و ایدئولوژی نازیسم را جذب کرده است. هدف نازیست های آلمان هم از ایجاد کمپ های آدم کشی این بود که به آنها که در زندانها و در کشورهای اشغال شده بودند بفهمانند که نه پشتیبانی دارند و نه راه فراری و بنابراین مقاومت در برابر نازیست ها بی فایده است. این شباهت اسرائیل و آلمان نازی تصادفی نیست.

دولت صهیونیستی اسرائیل وجود خودش را با استمداد از قتل عام یهودیان توسط نازیست ها توجیه می کند. آنها با جا زدن نازیست ها به عنوان نمونه عملی بقیه دنیا و



حکم اعدام افسانه نروزی را محکوم می کنیم!

در سال ۱۳۷۶ زنی بنام افسانه نروزی به جرم قتل فرمانده اطلاعات نیروی انتظامی کیش، دستگیر و راهی زندان بندرعباس شد. او در تمام طول این مدت، در جریان محاکمات خود، اظهار داشته که این قتل صرفاً در مقام "دفاع از ناموس" پیش آمده و فرد مقتول قصد تجاوز به وی را داشته است. دفاعیات او، با توجه به نتایج به عمل آمده در جریان بازسازی و چگونگی صحنه قتل با استفاده از وسائل تکنیکی و همچنین مطابق نظریه پزشکی قانونی، همه حاکی از آن است که افسانه هدفی جز دفاع از خود نداشته است. اما علیرغم همه این واقعیات، دستگاه قضائی جمهوری اسلامی جهت تبرئه یکی از مزدوران خویش (فرمانده اطلاعات نیروی انتظامی کیش) که مرتکب چنان عمل وقیحانه ای شده است، او را محکوم به اعدام نموده و علیرغم مخالفت های گسترده بر علیه این حکم، قصد اجرای آنرا دارد. ما ضمن محکوم کردن این حکم فجیع و ضد انسانی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، خواهان آزادی فوری افسانه نروزی هستیم.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

مهر ماه ۱۳۸۲

تجمع اعتراضی معلمان در تهران

در ۱۳ مهر ماه تعدادی از فرهنگیان تهران در اعتراض به شرایط زندگی و کار خود در محوطه اداره امور تربیتی آموزش و پرورش تهران دست به یک تجمع اعتراضی زده و شعار می دادند "خود در رفاه و نعمت، ما را کنند نصیحت"، "نه کافریم، نه دشمن، مطمئناً، معلم". نیروی انتظامی رژیم با مشاهده تجمع اعتراضی معلمان خواستار پراکنده شدن آنها گردید و تعدادی از معترضین را به بهانه اینکه معلم نیستند دستگیر نمود.

اجتناب ناپذیر خواندن قتل عام یهودیان طرز فکر جنایت کارانه ای را دنبال میکنند. فرض بر این است که قتل عام یهودیان وجود اسرائیلی قدرتمند را می طلبد و جهان به دلیل عدم توانائیش در نجات یهودیان طی جنگ جهانی دوم، صلاحیتش را برای داوری در مورد رعایت حقوق بشر و اصول انسانی از دست داده است. اعتقاد ایدئولوژیکی صهیونیست ها به مظلومیت یهودیان و اجتناب ناپذیر بودن قتل عام آنها، به این نتیجه می رسد که ادامه حیات یهودیان به قدرت نظامی آنها وابسته است. در سرمقاله ذکر شده گفته می شود: "جهان به ما کمک نمی کند، ما باید به خودمان کمک کنیم. ما باید سریعاً و تا آنجا که میتوانیم همه رهبران حماس و جهاد اسلامی را بکشیم. ما باید یاسر عرفات را بکشیم چون دنیا راه حل دیگری برای ما باقی نگذاشته."

اگر چه در رسانه های امپریالیستی وانمود می شود که کل جامعه اسرائیل حامی رژیم صهیونیستی اسرائیل است، اخیراً شاهد مبارزات رو به رشد اقشار مختلف مردم اسرائیل و مخالفتشان با سیاست های دولت صهیونیستی بوده ایم. بسیاری از شهروندان اسرائیلی با اینکه موافق عملیات انتحاری نیستند اما دلایل ریشه ای چنین اعمالی را در سیاست های دولت اسرائیل می بینند. هزاران پلیس و سرباز شجاع اسرائیلی مخالفتشان را با سیاست های تجاوزگرانه دولت به شکل اعتراض و تظاهرات های خیابانی نشان داده اند. به عنوان مثال در اوائل سال ۲۰۰۰، صدها نفر از افسران و سربازان ذخیره ارتش اسرائیل از خدمت در مناطق اشغالی نوار غزه و ساحل غربی خودداری کردند. این حرکت از این جهت اهمیت داشت که چندین سال بود (بعد از اولین انتفاضه در دهه گذشته تا آن زمان) مخالفت های سازمان داده شده علیه کشتار فلسطینیان به دست ارتش اسرائیل شکل نگرفته بود. این واقعیت که خواست های دموکراتیک و مخالفت با جنگ در ارتش اسرائیل ظهور کرده، و این واقعیت که در میان طبقه کارگر اسرائیل نیز حمایت هایی کسب کرده، نشان دهنده نادرست بودن هر نوع ناسیونالیسم عرب است. در صفوف جنبش مقاومت فلسطین ما شاهد حضور گروه هائی هستیم که مدافع رژیم های بورژوائی عرب هستند و به مبارزات طبقاتی که ورای ملیت ها و مذاهب عمل می کنند اعتقاد ندارند. هدف گروه ها و سازمان های ناسیونالیست فلسطینی گرفتن سهمی برای سرمایه داران فلسطین در استثمار کارگران و دهقانان فلسطینی است. این واقعیت که چنین گروه هائی از مبارزه علیه نظم بورژوائی در خاورمیانه خودداری می کنند، سدی است در مقابل مبارزه آنها با بورژوائی اسرائیل. بورژوائی فلسطین حتی از نوع بسیار رادیکال اش، قادر به ارائه راهی برای رسیدن به خواست های دموکراتیک مردم فلسطین نیست. اولین دلیل این امر نقش خائنان بورژوائی عرب در ایزوله کردن مقاومت فلسطین و آن را تابع دسیسه های امپریالیسم کردن است. بورژوائی وابسته حاکم در کشورهای عربی با یک جنبش انقلابی توده های فلسطینی علیه اسرائیل و امپریالیسم امریکا خصومت می ورزد زیرا که چنین جنبشی منجر به قیام طبقه کارگر و توده های تحت ستم در خود این کشورها نیز می شود. بنابراین این حکومت ها همیشه به منحرف و عقیم کردن مقاومت فلسطین مبادرت کرده اند. تحولات اخیر در خاور میانه نشان داده است که تا زمانیکه ایدئولوژی و رژیم صهیونیستی مردود واقع نشوند، همه دسیسه های امپریالیستی نابود نشوند و پاسخی دموکراتیک و غیرمذهبی برای مسائل منطقه داده نشود صلیحی در کار نخواهد بود. بنابراین تنها راه حل مسئله فلسطین اتحاد طبقه کارگر و اقشار تحت ستم اسرائیل و فلسطین در مبارزه با امپریالیسم و رژیم وابسته اسرائیل است.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

دروغ و دروغهایی بیشتر

جان پیلگر

برگردان به فارسی: نادر ثانی

متن زیر ترجمه مقاله ای از "جان پیلگر John Pilger" روزنامه نگار، نویسنده و فیلم ساز مترقی است که سالهاست وطن خود استرالیا را ترک گفته و در انگلستان به فعالیت روشنگرانه خود ادامه می دهد. جان پیلگر تاکنون مقالات زیادی را در افشای سیاستهای ضد خلقی دولتهای امریکا و انگلیس در مورد افغانستان و عراق نوشته است. علاقه مندان می توانند متن اصلی این نوشته را در صفحه اینترنتی "Z/Net" ملاحظه نمایند.

مقامات بلندپایه دولتی در دستگاه حکومتی بوش به انجام رسیده اند، فاش می کند که بوش و بلر در تمامی مدتی که به کار تبلیغاتی خود مشغول بودند می دانستند که صدام حسین در عمل خلع سلاح شده است.

هم "کالین پاول Colin Powell"، وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا، و هم "کاندلیسا رایس Condoleezza Rice"، نزدیکترین مشاور جورج بوش، پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روشن ساخته بودند که صدام حسین خطری بر علیه آمریکا، اروپا و یا خاورمیانه محسوب نمی شود.

پاول روز ۲۴ فوریه ۲۰۰۱ در قاهره گفته بود: "او (صدام حسین) توان مهمی در امر تولید سلاح های مخرب جمعی به وجود نیاورده است. او فاقد این امکان است که سلاح های عادی را با توان قابل اهمیتی به سوی همسایه های خود هدف بگیرد". این گفته درست نقطه مقابل آن است که بوش و بلر به شکل رسمی بیان می کردند.

پاول در این سخنان حتی در این باب داد سخن داد که این "سیاست مسدودسازی" ایالات متحده آمریکا بوده که توانسته است با بازدهی بالا دیکتاتور عراقی را خلع سلاح نماید. دوباره این سخنان، درست متضاد سخنانی است که بلر در همین زمان بارهای متعدد بر زبان راند.

روز ۱۵ ماه مه پاول از این هم جلوتر رفته و گفت که صدام حسین نتوانسته است در خلال ۱۰ سال گذشته ارتش خود را بازسازی نموده و یا سلاح های مخرب جمعی را تکامل بخشد". او در همین سخنان اضافه کرد که "ایالات متحده آمریکا در خلال این مدت توانسته است با موفقیت بسیاری صدام حسین را "محاصره" نماید".

دو ماه پس از این تاریخ، "کاندلیسا رایس" نیز در سخنانش عراقی ضعیف، متلاشی و از نظر نظامی بدون دفاع را به تصویر درآورد. او گفت: "صدام کنترل شمال کشور را در اختیار ندارد" و اضافه کرد: "ما می توانیم امکان به دست آوردن اسلحه را از او سلب نماییم، نیروهای مسلح او دوباره بازسازی نشده اند".

بدین گونه می توان گفت که در این زمان دو تن از مهمترین همکاران بوش، سخنانی بر زبان می راندند که کاملا برضد ادعاهای بعدی دولت امریکا و تبلیغاتی بود که از جانب دولت بلیر به انجام می رسید، تبلیغاتی که پس از مدتی برای محق جلوه دادن حمله ای که بدون دلیل و به شکلی غیرقانونی به عراق صورت گرفت با بیشمری تمام سازمان داده شد. به موجب برآوردهایی که با توجه به تحقیقاتی موثق به انجام رسیده تعداد کشته شدگان این جنگ را می توان حدود ۵۰۰۰۰ نفر برآورد نمود. این افراد غیرنظامی و یا سربازان عراقی، آمریکایی و یا انگلیسی بوده اند که بدون خواست خود به میدان این جنگ اعزام گشتند. برآورد آماری مشخصی در مورد تعداد کثیری که در اثر این جنگ زخمی شده اند در دست نیست.

در میان سیل تبلیغاتی که در این مدت با هدف محق جلوه دادن خشونت که پیش از اشغال عراق و پس از آن به توده های عراقی تحمیل می شد به خورد ما داده شدند، حقایق ناچیزی نیز موجود بودند که هیچگاه تیتربزرگ رسانه ها نمی شدند. در آوریل سال گذشته (۲۰۰۲)، "کاندلیسا رایس" ۱۱ سپتامبر را به مثابه "امکان عظیمی" تصویر نموده و گفت که ایالات متحده آمریکا "باید از این امکانات تازه بهره برداری نماید".

بدین گونه می توان گفت که نخستین بهره برداری از این امکانات به دست گرفتن کنترل عراق، دومین تولید کننده بزرگ نفت جهان بود.

ساعت ۱۴ و ۴۰ دقیقه روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، "دونالد رامزفلد Donald Rumsfeld"، وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا به موجب یادداشت های محرمانه ای که به وسیله همکاران وی به روی کاغذ آمده اند گفت که او می خواهد به عراق "ضربه بزند". این سخن در شرایطی عنوان شد که اصولا کوچکترین دلیلی مبنی بر دخالت صدام حسین در حملات آن روز به نیویورک و واشنگتن وجود نداشت. در این یادداشت ها آمده که رامزفلد گفته است: "این ضربه را سهمگین وارد کنید" و "از همه چیز گردگیری کنید، چه آنچه که رابطه ای با

درست یک سال پیش "تونی بلر Tony Blair" در مقابل مجلس نمایندگان انگلستان قرار گرفته و گفت: "برنامه صدام حسین برای پیشرفت و کامل کردن سلاح های مرکب جمع فعال، دقیق و در حال رشد می باشد. سیاست کجدار و مریز دیگر اثری ندارد. تولید سلاح های مرکب جمع متوقف نشده است. این تولید در همین لحظه کنونی در حال ادامه است".

نه تنها تمام واژه های به کار گرفته شده در این جملات نادرست بودند، بلکه تمامی این عبارات خود بخشی از دروغی بزرگ بودند که چند ساعت پس از حملات ۱۱ سپتامبر در واشنگتن ساخته و پرداخته شده و برای فریب دادن توده های آمریکایی و منحرف کردن رسانه ها از آن واقعیتی که دلیل اساسی حمله به عراق بود، به کار گرفته شدند. یکی از افراد تجزیه و تحلیل گر سازمان "سی آی ای CIA" که سابقا مقام بالایی در این سازمان داشت به من گفت: "حدود ۹۵ درصد تمامی این ماجرا چیزی جز شامورتی بازی نبود".

چندی پیش کار درازمدت تحقیقی ۹ ماهه ام در لیبلی اسناد پراکنده و فیلم های آرشیوهای گوناگونی را که برای فیلم مستند خود "شکست سکوت Breaking the Silence" را (که هفته پیش در بی بی سی به نمایش گذاشته شد) به انجام رساندم، پایان دادم. این بررسی همه جانبه به همراه مصاحبه هایی که با افسران سابق اطلاعاتی و

این موضوع دارد و چه آنچه که هیچ ربطی به این موضوع ندارد."

زمانی که دولتمردان آمریکا تصمیم گرفتند که در عوض عراق به افغانستان حمله کنند ، در واقع مهلتی کوتاه به عراق دادند. این "راه چاره ای نرم" بود و به آسانی بیشتری می شد آنرا برای توده های آمریکایی توضیح داد و چنین امری البته با این وجود که حتی یک تن از هواپیماریان روز ۱۱ سپتامبر افغانی نبودند و یا از افغانستان نیامده بودند صورت گرفت. هدف آن بود که "امکان بزرگ" را در چنگ گرفت. همزمان مسئله عراق ، هم در واشنگتن و هم در لندن ، مبدل به ایده ای مشخص شد.

برخلاف تکذیب های بلر ، در همان زمان روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ، تنها ۶ روز پس از حمله به نیویورک و واشنگتن ، تصمیم حمله به عراق گرفته شد.

در آن روز بوش دستوری کاملا محرمانه صادر کرد که به موجب آن به پنتاگون وظیفه داده شده بود تا نقشه "آلترناتیوی نظامی" برای حمله به عراق را طرح نماید. در ماه جولای ۲۰۰۲ ، "کاندلیسا رایس" به یکی دیگر از همکاران بوش که در مورد درست بودن چنین حمله ای اظهار تردید کرده بود ، گفت: "تصمیم اتخاذ شده است، انرژی را به هدر نده!".

ناهنجارتین چهره این عوامفریبی همین چند هفته پیش به وسیله خود "رامزفلد" بر زبان آورده شد. او زمانی که از وی پرسیده شد که از چه رو فکر می کند که هنوز بیشتر شهروندان ایالات متحده آمریکا فکر می کنند که صدام حسین در پس پرده حملات ۱۱ سپتامبر قرار داشت ، گفت: "من علائمی ندیده ام که بتوانند به من دلیلی عرضه کنند که باور داشته باشم بتوانم چنین چیزی را بیان نمایم".

این همان چیزی است که در عمل آنچه که تحقیقات کمیته "هوتون Hutton" در لندن نامیده می شود ، را مبدل به بلوفی بزرگ می نماید. تونی بلر به وسیله دستور آغاز کار کمیته ای که تنها وظیفه آن تحقیق در مورد مرگ "دیوید کلی David Kelly" می باشد کاری کرده که تحقیقی رسمی در مورد دلایل واقعی حمله ای که او و بوش به عراق آغاز نمودند و این امر که تصمیم به انجام رساندن این حمله چه زمانی اتخاذ شد ، آغاز نشود. او با این تحقیقات کاری کرده است تا حرفی در

مورد نامه های الکترونیکی ای که بین "داونینگ استریت Downing Street" (مقر نخست وزیر انگلستان در لندن) و "کاخ سفید" واشنگتن ردوبدل شد زده نشود و در عوض توجه افکار عمومی به حرف های خاله زکی و مبهم "وایت هال Whitehall" و اتهامات گوناگونی معطوف گردد که در مورد گناهان بلر زده می شود.

میزان این مخفی سازی آن چنان بالاست که پرسشی که عده کمی در انگلستان بر زبان می رانند را از اهمیت سرشاری برخوردار کرده است. سوال این است که چرا لُرد هیتون ، تونی بلر را بار دیگر برای پاسخگویی به پرسش های ضروری احضار نکرده است؟ چرا تونی بلر را ناچار نمی کنند تا به این پرسش پاسخ دهد که چگونه استقلال بریتانیا به گروه کوچکی در واشنگتن تفویض شده است که افراط آنان دیگر حتی به وسیله ناظران سیاسی شدیداً محافظه کار مورد تردید قرار ندارد؟ هیچ کس افراطیان پیرامون بوش را بهتر از "ری مک گاورن Ray McGovern" ، فردی که تا مدتی پیش افسری بالاتر در سازمان سی آی ای "CIA" بوده و یکی از دوستان "جورج بوش پدر" (رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در خلال سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲) به شمار می آید ، نمی شناسد. در گفتگویی که با او داشتم و در فیلم مستند "شکست سکوت Breaking the Silence" آمده است ، او به من گفت: "در محافلی که من در خلال زمانی که تلاش می کردم سیاست مورد نظرمان را در سطحی بالا مورد قبول درآورم ، از آنان (افراطیون پیرامون جورج بوش پسر) به مثابه "دیوانگان" یاد می شد." او زمانی که از وی پرسیدم: "چه کسانی در مورد آنان به مثابه "دیوانگان" صحبت می کردند؟" پاسخ داد: "تمامی ما ... هم در مجامع سیاسی و هم در مجامع امنیتی ... تعداد زیادی مدارک مستند در این مورد که آنان نقشه حمله را از مدت مدیدی پیش طرح کرده بودند و ۱۱ سپتامبر توانست اجرای نقشه های آنان را به تعجیل درآورد ، موجود است. این امر (مسئله وجود سلاح های مخرب جمعی) ، مانند رابطه بین عراق و القاعده مسئله ای کاملا ساخته و پرداخته شده بود. این مسائل چیزی جز سخنانی بی ربط نبودند. "جوزف گوبلز Joseph Goebbels" (وزیر تبلیغات آلمان نازی در خلال جنگ جهانی دوم) می گفت: "اگر گفته ای را به اندازه کافی تکرار کنید ، مردم به آن باور می

آورند ... من فکر می کنم که تمامی ما باید در مورد استقرار فاشیسم (در ایالات متحده آمریکا) نگران باشیم".

در خلال مدتی که قدرتمندان تلاش می کنند تا واقعیت ها پنهان بمانند ، کشتار در عراق ادامه دارد. به موجب برآوردهای رسمی هر هفته حدود ۱۰۰۰ نفر در عراق به دلیل خشونت که اشغال این کشور مسبب آن است جان خود را از دست می دهند.

"جو ویلدینگ Jo Wilding" ، دختر جوانی که دانشجوی حقوق قضایی است ، شاهدی بر این مدعاست. او یکی از افراد گروهی بود که در خلال مدت بمباران بغداد برای نظارت بر حقوق بشر در این شهر به سر می برد. او و افراد دیگر این گروه در طی مدتی که بمب های چندگانه و موشک های فراوان در اطراف آنان به اینجا و آنجا اصابت می کرد در میان خانواده های عراقی زندگی می کردند. آنها زمانی که این امکان به وجود می آمد به "میادین جنگی" که در آنها افراد غیرنظامی کشته و یا زخمی شده بودند و به بیمارستان ها و سردخانه هایی که اجساد مُردگان و پیکرهای خون آلود زخمی ها در آنجا وجود داشتند ، می رفتند تا واقعیت ها را با چشم خود دیده و با شاهدین وقایع و پزشکان موجود مصاحبه کنند. جو هیلدینگ در خلال این روزها یادداشت های دقیقی بر روی کاغذ آورده است.

او در خلال اقامت اش در بغداد کودکانی را دیده که به وسیله بمب های خوشه ای مجروح شده و به این دلیل که داروهای آرام کننده و یا قرص های آرامبخش در بغداد موجود نبوده اند فریاد می زدند. او خیابان ها ، مساجد و مزرعه هایی را دیده است که توسط هواپیماهای غول پیکر بمباران شده اند. او طی صحبت هایش به من گفت: "هیچ چیز نمی تواند توضیحی برای چنین امری باشد" ، "آنچه که در بغداد روی داد چیزی جز حمله ای آگاهانه به افراد غیرنظامی نبود".

چرا به ما ، بخصوص از آنرو که این اعمال انزجارآور تحت نام ما به انجام درآیند ، این امکان داده نمی شود که نظاره گر و یا شنونده چنین شهادت های پایه ای باشیم؟ و چرا به بلر اجازه داده می شود که سخنانی های بیشتری که تنها پیرامون علایق شخصی وی ساخته و پرداخته شده اند ایراد نماید ، اما هرگز از او خواسته نمی شود تا در جایگاه متهمان قرار گیرد؟

ویرانگران در عراق، اکنون "سازندگان" آن هستند!

ترجمه: فرهاد آرام

مطلب زیر از روزنامه ی هلندی *de Volkskrant*، ۲۸ ژوئن سال جاری، انتخاب شده است. در این زمان، نیروهای نظامی هلند هنوز به عراق اعزام نشده بودند.

شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء، جنگ را در عراق آغاز کرد و اکنون از بازسازی آن سود می برد. به نظر کارشناس امور سیاسی "آلایا فان امپل"، هلند نباید با اشغالگران عراق همکاری کند.

معماران جنگ در عراق، همچنین معماران بازسازی آن هم هستند. یک جنگ جهت دار، ویرانگر و "آزادی بخش"، دقیقاً تقاضا برای کالاها و خدماتی را به وجود آورد که اطرافیان و دوستان بوش خواستار آن بودند.

یک گروه از شرکت های چند ملیتی انتخاب شده ی آمریکایی، خود را به ازای خانه خرابی مردم عراق ثروتمند می کنند. شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء با تمام قوا در گردش است. به زودی هزار و صد نیروی نظامی هلند در این نمایش مرگبار نقش ایفاء خواهند کرد. وظیفه ی آن ها این است که مردمی را که توسط سرمایه داران شیره ی جان شان مکیده می شود، مجبور کنند که کاری را بکنند که آنها از ایشان می خواهند.

سناریوی بازسازی، از سوی تقاضا کننده، به شرح زیر تنظیم شده است:

یک کشور با حداقل یازده در صد از ذخیره ی نفت جهان در زیر زمین اش، به طور استراتژیک، میان دیگر کشورهای نفتی قرار دارد و انتقال موثر این طلای سیاه، به یک ساختار زیر بنائی گران قیمت وابسته است. کشوری که بعد از بمباران های ویران کننده ی جنگ اول و دوم خلیج فارس، از یک کشور خودکفای صنعتی به یک ویرانه تبدیل شده است.

طرف عرضه کننده در این سناریوی بازسازی، شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء است. البته همراه با شرکت Bechtel بزرگ ترین شرکت ساختمانی، همچنین "هالیپورتون" بزرگ ترین شرکت عرضه کننده ی وسائل صنعت نفت و در عین حال، بزرگ ترین شرکت چند ملیتی نفتی در جهان.

شرکت Bechtel از طریق رهبرانی که دائماً پست های مختلفی در میان شرکت ها و همچنین در صحنه ی سیاسی آمریکا می گیرند، نفوذ عمیقی در رهبری سیاسی آمریکا دارد. "جرج شولتز" بعد از اتمام دوره ی مأموریت اش به عنوان وزیر اقتصاد در دوره ی ریاست جمهوری "نیکسون"، بالاترین مقام رهبری شرکت چند ملیتی Bechtel را بر عهده گرفت. بعد از هشت سال در مقام رئیس شرکت، او به مقام بالای رهبری سیاسی آمریکا برگشت و در دوران ریاست جمهوری ریگان وزیر امور خارجه شد. در این دوره ی مأموریت اش، او قدرت محرکه ی بازسازی مناسبات سیاسی با رژیم صدام بود.

عراق با ایران در حال جنگ بود و به کالاها و خدمات مختلفی نیاز داشت. به عنوان یک صاحب شرکت خوب، "شولتز" می دانست که یک لوله ی نفتی از طریق اردن، صادرات نفت عراق را امنیت می بخشد. وی، دوست اش "دونالد رامسفلد" را که در حال حاضر وزیر دفاع می باشد به عراق فرستاد تا رژیم عراق را در این مورد قانع کند.

در حالی که "رامسفلد" با تمام قوا سعی می کرد یک قرارداد چند میلیاردی برای شرکت Bechtel ببندد، ما در روزنامه ها می خواندیم: که عراق سلاح های کشتار جمعی را علیه سربازان ایرانی و بعداً نیز علیه مردم خودش به کار می برد، با این حال مذاکرات بدون وقفه ادامه داشت. در نهایت، به نظر رژیم صدام حسین،

آمریکائی ها خیلی گران قیمت بودند و حکومت عراق تضمین امنیتی آنان در مقابل حملات اسرائیلی ها را ناکافی می دانست و به همین خاطر پروژه ی چند میلیاردی در حد یک طرح ماند.

یک شرکت چندملیتی دیگر که اهمیت زیادی هم به "اخلاقیات" و "ارزش" ها می دهد و به همین خاطر هم با سفاک ترین رژیم ها در جهان ارتباطات تجاری برقرار می کند، شرکت "هالیپورتون" است.

"دیک چنی"، یازده سال پیش زمانی که وزیر دفاع در دوره ی ریاست جمهوری بوش پدر بود، این نقشه را کشید که خدمات حمایتی از ارتش را به بخش خصوصی اختصاص دهد. یک شرکت وابسته به "هالیپورتون" وقتی که "دیک چنی" کارش عوض شد و رئیس کل "هالیپورتون" شد نهایتاً قراردادی در کنار قراردادهای دیگر با وزارت دفاع امضاء کرد. تحت رهبری او، از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۰، تعداد قراردادهای دفاعی که این شرکت چندملیتی امضاء کرد، چهار برابر شد. از سال ۲۰۰۰ که "دیک چنی" معاون رئیس جمهوری در دولت بوش کنونی شده است بسیاری از قراردادهای بزرگ را "هالیپورتون" امضاء کرده است. دولت بوش شامل ۴۱ رهبر عالی رتبه می باشد که از صنعت نفت و گاز می آیند. در این میان مثلاً Condoleezza Rice که محل کارش یعنی مدیریت Chevron-Texaco - یکی از بزرگ ترین شرکت های چندملیتی نفتی در جهان - را با پست مشاور امنیت ملی در دولت بوش عوض کرد.

این ها فقط نمونه های آشکار هستند. آمیختگی بین شرکت ها و سران سیاسی آمریکائی حد و مرز ندارد. نه تنها Bechtel بلکه همین طور "هالیپورتون"، به اندازه ی ده ها میلیون دلار برای رژیم صدام کار انجام داده اند. آن ها می بایست با مقاطعه کاران سراسر دنیا رقابت می کردند. اکنون دیگر چنین مشکلی را ندارند. در حال حاضر به عنوان بزرگ ترین مقاطعه کار همه چیز را خود در دست دارند. شرکت های نفتی چند ملیتی آمریکائی در زمان رژیم صدام وضعیت رقابتی بدی داشتند.

(ادامه مطلب در صفحه ۲۲)

ستون آزاد

* شورشی پیروز در مقابل خواسته ای دیگر از خواسته های سرمایه داری جهانی (نادر ثانی)

* تضاد طبقاتی را نمی توان لاپوشانی کرد! (عبدالله)

تضاد طبقاتی را نمی توان لاپوشانی کرد!

(عبدالله)

به رقم کشیده است ، امری که واقعیت تضاد امپریالیسم و خلق را به آشکاری در مقابل همگان قرار داده و ضرورت تلاش در جهت حل نهائی آنرا می طلبد.

جمهوری اسلامی که با هدف استمرار حاکمیت امپریالیسم و تداوم سلطه سرمایه داری وابسته و با کمک بیدریغ امپریالیست ها قدرت را بدست گرفت ، بحران و تضاد های آنتاگونیستی موجود در جامعه را نیز از دوران سلطنت پهلوی به ارث برد.

خمینی که توانسته بود تضاد طبقاتی را صرفاً اندیشه ها و باورها جلوه دهد و مذهب را به عنوان تجلی خواسته های زحمتکشان به بخشی از مردم بقبولاند ، با فریب توده ها بر امواج مبارزات آنها سوار شد و توانست ضمن حفظ سلطه امپریالیسم و سرکوب انقلاب تداوم یکی از ریشه ئی ترین ابزارهای ارتجاع (مذهب) را به توده ها تضمین کند.

با اعلام حکومت به نام جمهوری اسلامی در فروردین ۵۸ ، خمینی بتدریج چهره واقعی خود را نشان داد که در پرتو این باورها چه چیزی در انتظار مردم است. به اصطلاح نمایندگان بورژوازی به اصطلاح ملی چون فروهرها و سنجابی ها سعی در بزک کردن چهره این جمهوری نمودند ولی این "بورژوازی" که با کودتای ۳۲ از قدرت رانده و بتدریج از صحنه جامعه حذف شده بود واقعیت اجتماعی نداشت و اینها به قولی نمایندگان طبقه مرده بودند و به این ترتیب بی اعتباری و ناتوانی سیاسی شان در مقابله با جمهوری اسلامی تأکیدی شد بر فقدان حضور طبقاتی و دفن تاریخی آنها در ایران.

اما تجمع به قدرت رسیدگان تنها یک امکانی بود برای بهره برداری از ثروت های ملی که منافع آن در پناه امپریالیسم بین آنها تقسیم می شد. رفسنجانی ها و خامنه ای ها ، برای اینکه پایه های سلطه این جمهوری را هر چه مستحکم تر سازند با وضع کردن ارتجاعی ترین قوانین چون سنگسار ، دست بردن و دهها نوع مجازات دیگر ، تضاد های جامعه را هر چه حادثر ساختند.

"ولی واقعیت ها سرسختند" این تضادها هر روز و هر لحظه وضعیت نابسامان اجتماعی را درمقابل دید همه قرار می داد. تظاهرات و اعتصابات سرکوب شده وضعیت بحرانی را منعکس می کرد. جنگ ارتجاعی دو دولت ایران و عراق فرصتی به جمهوری اسلامی داد تا سلطه خود را تحکیم کند ولی این به آسانی میسر نبود. بنابراین کشتار زندانیان در سال ۶۷ ضروری گشت.

بحران در سراسر کشور باعث شد که در کنار سرکوب در پی فریب زحمتکشان برآیند و با انتخاب خاتمی ، تضاد طبقاتی را به کجراه تضادهای درونی طبقه حاکمه کانالیزه نمایند. این آخوند فریبکار و سگ نگهبان بورژوازی وابسته سعی در پوشاندن چهره خود با ماسک اصلاح طلبی نمود ولی روز به یاد ماندنی در تاریخ ، ۱۸ تیر ، بار دیگر خط بطلان بر این فریبکاری کشید و آنرا از اوج به زمین کشاند و واقعیت را عیناً به همه نشان داد که در مقابل زحمتکشان جز قدرت سرکوبگر حاکمه و جز تضاد طبقاتی قرار ندارد. تا وقتیکه سرمایه حکم می راند به جز مشقت و زندان در انتظار زحمتکشان نیست و این حاکمیت در پناه امپریالیسم ، دشمن واقعی را نشان می دهد که در اصل چه کسی است که حکم می راند و چنین سرنوشتی برای توده مردم

پیام فدائی و خوانندگان

انگلستان

ر - م - افق

با درود های انقلابی

کتابی که فرستاده بودید رسید. برایتان موفقیت و پیروزی آرزو می کنیم.

دانمارک

ر - الف

با درود های انقلابی

نامه تان رسید. از همان تاریخی که نوشته اید نشریات به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. پیروز باشید.

سوئد

ر - س - آ

با درود های انقلابی

بدین وسیله دریافت سوالاتی که خواهان پاسخ به آنها شده اید را بااطاعتان می رسانیم. موفق باشید.

فرانسه

ر - ز - س

با درودهای انقلابی

ضمن تشکر ، به این وسیله دریافت سه شماره مجله " نقطه " را به اطلاعتان می رسانیم. پیروز باشید.



شورشی پیروز در مقابل خواسته ای دیگر از خواسته های سرمایه داری جهانی

(نادر ثانی)

"آری" حداقل ۵۵۰ میلیون کرون (۱۱ برابر گروه اول) بود! همین امروز برای اولین بار، یک ماه پس از انجام همه پرسى عمومى در سوئد، به طور رسمى اعلام شد که تشکيلات کارفرمایان حداقل ۵۰۰ میلیون کرون برای پیروزی در این رأی گیرى سرمایه گذاری کرده بود! این امر امکانات بسیارى مانند استخدام افراد، چاپ بروشورهای فراوان، پوشش تبلیغاتی در کل کشور برای جبهه "آری" ایجاد کرده بود.

دولت سوسیال دمکرات سوئد و در رأس آن "یوران پرشون Goran Persson"، نخست وزیر، و "آنا لیند Anna Lindh"، وزیر امور خارجه این کشور نیز در زمره حامیان پر شر و شور و پر و پا قرص جبهه "آری" بودند. "یوران پرشون" حمایت بیدریغ خود از جبهه "آری" را به آنجا رسانده بود که بر دهان شش تن از وزرای کابینه خود که بر خلاف او و خط رسمی سوسیال دمکرات ها موافقت عضویت سوئد در این همکاری مالی نبودند قفل سکوت زده و به آنها و دیگر افراد برجسته در دستگاه دولت تکلیف کرد تا در فعالیت های انتخاباتی شرکت نکرده و اگر به او و جبهه "آری" نمی پیوندند سکوت را پیشه کنند!

همانطور که گفته شد، جبهه "آری" از تمامی تاکتیک های ممکن برای تطمیع و ترساندن توده ها استفاده می کرد. به توده ها گفته شده بود که در صورت پیروزی جبهه "نه" و عدم پیوستن سوئد به "اتحادیه مالی اروپا" و از این رو عدم تغییر واحد پول سوئد از کرون به "یورو Euro" اقتصاد سوئد با بحران بزرگی روبرو خواهد شد. از جمله اینجا و آنجا گفته می شد که بلافاصله و حتی شاید پس از تنها چند ساعت ارزش برابری کرون پایین رفته، نرخ بهره بالا رفته، صادرات و از این رو تولید سوئد پایین رفته، کارخانه های سوئد تولید را از این کشور به دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا منتقل کرده و بدینگونه بیکاری شدیدی این کشور را فرا خواهد گرفت. به توده ها گفته شده بود که در صورت پیروزی جبهه "آری" تسهیلات بسیار در کار صادرات سوئد فراهم خواهد آمد، تولید بالا رفته، بیکاری و نرخ بهره پایین رفته، در ارزش برابری کرون پیش از پیوستن سوئد به "اتحادیه مالی اروپا" تجدیدنظر شده و بدینگونه این ارزش بالاتر از امروز ارزیابی شده و خلاصه زندگی توده های سوئد بسیار بهتر از امروز خواهد شد!

جبهه "نه" در عوض بیش از همه چیز از کم شدن مردم سالاری و استقلال سوئد صحبت کرده و از "اتحادیه مالی اروپا" به عنوان ابزاری در دست سرمایه داران و قدرتمندان یاد می کرد.

نتایج آماری که مؤسسات آماری ارائه شد نشان می داد که پیش از آغاز تابستان و شروع مبارزات انتخاباتی جبهه "نه" تفوقی چنددرصدی نسبت به موافقان وابسته شدن سوئد به همکاری مالی "یورو" داشت. اما تجربه همه پرسى عمومى در مورد پیوستن سوئد به "اتحادیه اروپا European Union" در سال ۱۹۹۴ که در آن جبهه "آری" با همین تاکتیک و با استفاده همه جانبه از امکانات رسانه ای و مالی توانسته بود در هفته های آخر تغییر فاحشی در نظرگاه عمومی به وجود آورده و نتیجه همه پرسى را به سود خود تغییر دهد، به جبهه "نه" آموخته بود که نباید از امکانات اندک مالی خود در همان ابتدای مبارزات انتخاباتی استفاده کرده و در هفته های پایانی دچار کمبود امکانات مالی گردد. از این رو در اواسط ماه آگوست (یک ماه پیش از برگزاری همه پرسى) روزنامه ها، خیابان ها و درودیوار پر از تبلیغات جبهه "آری" و خالی از نقطه نظرات مخالفان عضویت سوئد در این همکاری بود.

مدافعان وابسته شدن سوئد به EMU از امکانات دیگری نیز استفاده می کردند: اتحادیه های نامقدس بسیار به وجود آمدند. یک روز "آنا لیند"، وزیر سوسیال دمکرات امور خارجه سوئد با رئیس کل کارخانه "اریکسون Ericsson" مقاله مشترکی که به شکل وسیعی در روزنامه ها به چاپ رسید نوشته، به همراه او کنفرانس مطبوعاتی گذاشته و از منافع وابسته شدن سوئد به "یورو" و مضرات عدم به اجرا درآمدن این کار سخن می گفتند، روز دیگر روسای تمامی سندیکاها بزرگ، اما زرد، کارگری و کارمندی (در پاره موارد بر خلاف تصمیم مشخص کنگره این سندیکاها) به همراه نمایندگان کارفرماهای خصوصی و دولتی همین حرف ها را تکرار می کردند. روز دیگر کمیسیونری از اتحادیه اروپا به سوئد آمده و در باب خوبی های وابسته شدن سوئد سخن می داد و دیگر روز این یا آن اقتصاددان و یا سیاسی کار از محدود کردن قدرت ایالات متحده آمریکا به وسیله قدرت بخشیدن به اتحادیه اروپا می گفت (گویا که تنها راه برای مقابله با یک ابرقدرت سرمایه داری ایجاد یک ابرقدرت سرمایه داری دیگر است!) ادامه مطلب در صفحه ۲۱

درست یک ماه از آن روز گذشته است و هنوز بسیاری از ما نتوانسته ایم ابعاد بین المللی و ملی آنچه را که در آن روز پاییزی به وقوع پیوست، درک نماییم. بدون شک روز یکشنبه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۳ روزی فراموش نشدنی در تاریخ سوئد خواهد بود. در این روز بخش بزرگی از مردم سوئد و به ویژه کارگران، جوانان و زنان، با رأی خود جوابی دندان شکن به سیاستمداران حاکم بر سوئد و سرمایه داران بین المللی که در صدد بودند به قدرت خود توان و امکان بیشتری بخشند، داده و در یک همه پرسى عمومی پیشنهاد عضویت سوئد در "اتحاد پولی اروپا European Monetary Union (EMU)" پاسخ منفی دادند حکومت سوئد در طی سالها از امکانات وسیع خود استفاده کرده بود تا شاید بتواند باری دیگر توده ها را به شک و تردید و یا ترس انداخته و بدینگونه آنها را وادارند تا آنگونه کنند که قدرتمندان خواستار آن هستند.

دو جبهه "آری" و "نه" از امکاناتی بسیار متفاوت برخوردار بودند: چهار حزب بزرگ مجلس سوئد (سوسیال دمکرات ها، محافظه کاران، لیبرال ها و دمکرات مسیحیان) همگی به طور رسمی در جبهه "آری" فعالیت می کردند و تنها سه حزب کوچکتر مجلس سوئد (حزب بورژوازی سنتر (مرکز) که به محافل کشاورزی نزدیک است، حزب چپ و حزب سبزها) و برخی دیگر از احزاب بیرون مجلس در جبهه "نه" فعالیت داشتند. نه تنها تمامی جریانات سرمایه داری و اتحادیه کارفرمایان حامی "آری" بودند، که بخش عظیمی از اتحادیه های کارگری و کارمندی زرد سوئد که وابسته به سوسیال دمکرات ها و لیبرال ها می باشند، از این جریان حمایت می کردند! جریانات نامبرده با امکانات وسیع مالی، سنتی و تشکيلاتی خود پوششی عظیم بر رسانه های عمومی افکنده بودند و به این وسیله هر روز اطلاعاتی نادرست از "اتحادیه پولی اروپا" و مقاصد آن به توده های سوئد عرضه کرده و آنها را از عواقب پاسخ آری می ترساندند.

امکانات مالی دو جبهه غیرقابل مقایسه بود: گفته می شود که توان مالی "نه" حدود ۵۰ میلیون کرون سوئد (تقریباً ۶ میلیون دلار) و توان مالی

نامه ای از ایران

هورا می کشند. برای مردم منطقه، سلطنت و جمهوری تفاوتی نمی کند "دمی نفس کشیدن" می خواهند. افکار عمومی مردم ایران از شادمانی مردم عراق در پای تانک های بیگانه خرسند بود....

نسل گذشته که دوران رشد و آگاهی خود را در سال های پر التهاب دهه ی ۱۳۵۰ گذرانده، آمریکا را "جهانخوار" می داند با عملکردی متعارف؛ نسل جدید اما، با رکود و سکون این رشد آگاهی در دهه ی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ اکنون دیگر آمریکا را "جهانخوار" نمی داند. این نسل، دوران کودکی خود را در دوره ای گذرانده که نسل پیش در حال سوزاندن و پنهان نمودن کتاب ها و نوشته ها و فرار و پنهان شدن و پاسیو شدن بوده است. چیزی که از آن نسل نصیب نسل بعدی شده سرخوردگی، پریشانی، سرگشتگی و گیجی است. به همین دلیل، این همه نتیجه ی "آرمان خواهی" تلقی می شود. نسل جدید "آرمان خواه" نیست. حرکت های اعتراضی اش، واکنش های خود به خودی، پراکنده و بدون تئوری سیاسی و ایدئولوژیک است و "آرمان خواهی" نسل قبلی را مسبب سرکار آمدن "جمهوری مقدس" می داند. به دلیل نداشتن قدرت تحلیل تئوریک - علی رغم توانایی ها و پتانسیل قابل ارج - فکر می کند کودتای

... اما نیاز سیاسی شدن برای اقشار یاد شده با داغ کردن بازار توهم "دوم خرداد بازی" ظاهراً بر طرف شد. تنها دست آورد این "توهم"، "گفت و گو بازی" و "تمدن بازی" بود و در این بازار مکاره، فمینیست ها با نام post feminism (پست فمینیسم) و "فرم گرایان هنری"، با نام "فراساختار گرایی" و روش apolitical (تهی کردن هنر از محتوای سیاسی) به میدان آمدند و دیگران در عرصه ی فلسفه و اقتصاد و جامعه شناسی و سیاست، علم "پست مدرنیسم" بر سر گرفتند. جنگ نظری "هایدگر" و "پوپر" را به راه انداختند تا این که امپریالیسم بی شاخ و دم، زنگوله های اش را دم گوش همه اشان به صدا درآورد. محافل نظامی - صنعتی هارترین سرمایه داری پیش رفته، ایجاد "دمکراسی" را با توپ و تانک مستقر ساختند زیرا که جز از این طریق سودی برای اشان نداشت. نه افغانستان ویتنام است و نه عراق الجزایر. مردم به تنگ آمده از زورگوئی ارتجاع منطقه با رسیدن اولین صف تانک های بیگانه

سال ۱۳۶۰ ادامه ی منطقی تلاش روشنفکران آرمان خواه در دهه ی ۱۳۵۰ بوده است. البته خود این روشنفکران هم در ایجاد زمینه ی چنین استدلالی بی تقصیر نیستند زیرا نمی توانند تحلیل درستی بنمایانند که کودتای سال ۱۳۶۰ ادامه ی به پس راندن تدریجی دست آوردهای تحول ۱۳۵۷ بوده است نه جز آن....

در حین نوشتن این نامه، در این روزهای تیرماه که انتظار می رفت اعتراضات یک ماهه ی اخیر، در روز ۱۸ تیر شکلی سازمان یافته تر بیابد، متأسفانه با نشست این شورش ها مواجه شد و تشکل دانشجویی "تحکیم وحدت"، که همان "انجمن اسلامی" هائی هستند که در سال ۱۳۵۹ به دانشگاه ها حمله کرده بودند، درست در آستانه ی سالگرد ۱۸ تیر خود را کنار کشیده و هر گونه مسئولیت برگزاری اجتماعات را از خود سلب کردند. هر چند از این تشکل دولتی انتظاری جز این نمی توان داشت. ولی عملکرد این اعتراضات، بیش از پیش نشان داد که شورش های هر چند وقت یک بار و گسسته در این بیست سال هنوز نتوانسته با پیوندی ارگانیک با هم به جنبش اعتراضی همگانی تبدیل شود....

ویرانگران در عراق، اکنون... (بقیه از صفحه ۱۷)

اقتصادی و سیاسی عراق اهمیتی نمی دهد. در حالی که دلیل جنگ هر روز روشن تر می شود رسانه ها اهمیت کمتری به این موضوع می دهند. بوش و شرکاء در حال سود بردن هستند اما بیشتر از همیشه آسیب پذیر می باشند. برای سرنگونی رژیم به اندازه ی کافی مهمات بود اما چگونه می توان یک خلق را زیر فشار قرار داد. مقاومت رشد می کند و به احتمال زیاد صفوف پراکنده مردم عراق خود را علیه اشغالگران متحد خواهد کرد. ما هلندی ها نباید بخشی از این اشغالگری باشیم. در این لحظه، ما به هیچ وجه از عراق پشتیبانی نمی کنیم. با این کار ما فقط از منافع اقتصادی بوش و شرکاء حمایت می کنیم. بنابراین اجازه ندهیم که سربازانمان به عراق فرستاده شوند. ما می توانیم با زیر فشار قرار دادن آمریکا برای یک انتخابات آزاد در کوتاه مدت به مردم عراق کمک کنیم.

بعد از ملی شدن نفت عراق در اواسط دهه ی هفتاد از دست شرکت های چند ملیتی آمریکائی وانگلیسی، شرکت های چند ملیتی نفتی روسی، فرانسوی و چینی قراردادهای بزرگ استخراج نفت را امضاء کردند. ملی کردن صنعت نفت و درآمدهای کلان در اواخر دهه ی هفتاد به عراق این امکان را داد تا در حد یک کشور خودکفای صنعتی رشد کند. غول های نفتی آمریکای وانگلیسی با تأسف شاهد از دست دادن قراردادهای عظیم نفتی بودند. برای شرکت های نفتی چند ملیتی آمریکائی وانگلیسی، جهت دست یابی به نفت عراق، جنگ تنها راه نجات بود. اکنون برای شرکت هائی که اجازه دارند در بازسازی عراق شرکت کنند زمان طلائی فرا رسیده است. تمام هزینه های بازسازی تا صد میلیارد تخمین زده می شود. پول مسئله ئی نیست. کسی که در این دنیا نفت استخراج می کند پول استخراج می کند. شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء مراقب آن است که پول ها و درآمدهای نفتی از طریق قراردادهای بازسازی تا سر حد امکان درون شرکت های چند ملیتی پیرامون شان باقی بماند. کسی که به آمریکا کمک می کند، آمریکا هم به او کمک می کند. مخصوصاً دولت هائی که زیر فشار شرکت های نفت و گاز و ساختمانی هستند و سوسه می شوند تا از اشغالگری پشتیبانی کنند. درآمدها و شرایط زندگی مردم عراق در کوتاه و دراز مدت نامطمئن می باشد. شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء قصد دارد از طریق لیبرالیزه کردن و خصوصی کردن بیش از حد، راه را برای استثمار سرمایه داری توسط شرکت های بزرگ هموار نماید. شرکت سهامی خاص بوش و شرکاء وقتی که جنگ را شروع کرد به قوانین حقوقی و بین المللی واقعی نهاد. اکنون هم به خواسته ها و منافع مردم عراق در بازسازی و ساختار

سیاست های ضد مردمی دولت هلند و تظاهرات توده ای در این کشور

روز شنبه ۲۰ سپتامبر سال جاری در اعتراض به اعمال سیاست های ریاضت کشانه دولت جدید هلند بر علیه مردم ، تظاهراتی به ابتکار بیش از ۲۰۰ سازمان مترقی هلندی و با شرکت بیش از ۲۵ هزار نفر برگزار گردید.

دولت جدید در هلند درصدد است که طی ۴ سال آینده مبلغ ۱۸ میلیارد ارو در هزینه های دولتی صرفه جوئی کند. جالب است که دایره این صرفه جوئی که شامل تمام موارد تأمین اجتماعی است ، هزینه های پلیس و وزارت دادگستری را شامل نمی شود.

یکی دیگر از موارد جالب توجه در برنامه های دولت جدید ، پیشنهاد فریبکارانه مقامات دولت به اتحادیه های سراسری کارگران و حقوق بگیران است. مطابق این پیشنهاد دولت از کارگران خواسته است که برای به اصطلاح مبارزه با بیکاری توافق کنند تا دستمزدهایشان به مدت ۲ سال افزایش نیابد. با این بهانه دولت ادعا می کند که بالا نرفتن دستمزدها ، زمینه ی افزایش شغل ها را ایجاد می کند و به این ترتیب با بیکاری مقابله می شود.

شورشی پیروز در مقابل ... (بقیه از صفحه ۱۹)

بیندازند". این امر بدون شک موجب موفقیتی بیشتر برای جبهه "آری" می شد.

انتخابات انجام شد و نتیجه آن برای توده ها بسیار بهتر از آنچه که تصور می شد بود :

۱. در این انتخابات بیش از ۸۲.۶ درصد از صاحبان رأی شرکت کردند.
۲. ۵۶ درصد از رأی دهندگان به پیشنهاد وابسته شدن سوئد به همکاری مالی "یورو" رأی "نه" و ۴۲ درصد از رأی دهندگان به این پیشنهاد رأی "آری" دادند. هیچیک از نظرسنجی های آماری که پیش از این همه پرسی به انجام رسیده بودند بروز اختلافی این چنین فاحش (۱۴ درصد اختلاف) را پیش بینی نکرده بودند.
۳. در تعداد بسیار محدودی از مجموعاً نزدیک به ۳۰۰ شهر سوئد جبهه "آری" توانست اکثریت آراء را به دست آورد!
۴. بررسی های ابتدایی نشان می دهند که تفاوت های بسیاری بین گروه های گوناگون اجتماعی به وجود آمده است. به آمار زیر توجه کنید :

گروه رأی دهنده	درصد "آری"	درصد "نه"	درصد "ممتنع"
اعضا سندیکای کارگری	۳۴ ، ۰	۶۴ ، ۸	۱ ، ۲
اعضا زن این سندیکاها	۳۰ ، ۵	۶۸ ، ۲	۱ ، ۳
افراد ۱۸ تا ۲۱ سال	۱۶ ، ۹	۸۰ ، ۰	۳ ، ۱
افراد ۲۲ تا ۳۰ سال	۳۰ ، ۹	۶۸ ، ۰	۱ ، ۱
افراد ۶۵ سال به بالا	۳۵ ، ۶	۶۲ ، ۸	۱ ، ۶

آری ، نتیجه این همه پرسی نشان می دهد که کارگران ، جوانان ، زنان و کهن سالان سوئد توانستند با شورش خود سد راه پروژه ای دیگر از بازار سرمایه داری گردند.

یک ماه از آن تاریخ گذشته است. نتیجه تجربه این یک ماه را می توان به شکل زیر خلاصه کرد :

- نرخ برابری کرون (هم در برابر "یورو" و هم در مقابل دلار) نه تنها پایین نرفته ، که بالا رفته است!
 - نرخ بهره نه تنها بالا نرفته بلکه پایین رفته است و همین امروز گفته شد که اگر پایین رفتن نرخ بهره ادامه پیدا کند ، بانک مرکزی این نرخ را بالا خواهد برد!
 - میزان صادرات و تولید پایین نرفته ، بلکه بالا رفته است!
 - میزان بیکاری در سوئد بالا نرفته که کاهش یافته است!
- بدیهی است که باید در مورد همه پرسی و نتیجه آن بررسی های به عمل آمده و از آن در راه ادامه مبارزه استفاده نمود. آنچه که مسلم است آن است که بار دیگر دیدیم که هیچگاه ضروری نیست که کمبود امکانات به ناچار به شکست منجر گردد!

همه می دانستند که زنان نظری منفی تر از مردان نسبت به این پیمان مالی دارند و درست از این رو جبهه "آری" در بسیاری از موارد تلاش می کرد که زنان معروفی را که برای این جبهه فعالیت می کردند با جایگاه های نظری گوناگون به گرد هم آورده و نشان دهند که دیگر اینان تمامی اختلافات را به کناری گذاشته و هم نظر گشته اند! نظرسنجی های آماری نشان می دادند که با گذشت هر روز و هر هفته تفاوت آرای بین دو جبهه کاهش یافته و از این رو هیجان انتخاباتی بالا می رفت.

درست در سخت ترین روزهای مبارزات انتخاباتی (تنها چهار روز به انجام همه پرسی) بود که یکی از مهمترین چهره های جبهه "آری" ، "آنا لیند" ، مورد هجوم فردی (که بعداً معلوم شد دچار ناراحتی روانی بوده است) در یکی از فروشگاه های استکهلم قرار گرفته ، با ضربه های چاقوی وی به شدت مجروح شده و روز بعد درگذشت. پس از درگذشت "آنا لیند" ، به موجب تصمیم حزبی در سوئد که در مجلس این کشور جای دارند ، تمامی فعالیت های انتخاباتی متوقف گردید. همزمان اعلام شد که همه پرسی انجام شده و نتیجه آن هر چه که باشد مورد قبول و احترام احزاب قرار خواهد گرفت. از توده های سوئد خواسته شد که برای دفاع از دمکراسی با حضور خویش در حوزه های انتخاباتی به این همه پرسی مشروعیت بیشتری بدهند.

تصور می شد که مرگ "آنا لیند" و تبلیغات بسیاری که در این زمینه به انجام رسید ، بسیاری را برخواهد داشت تا "رأی آنا لیند را به صندوق



مارکسیسم به زبان مارکس

(واژه نامه) (۷)

تمهیه و تنظیم از: !. بهرنگ

حالت، هزینه‌ی حکومت بورژوائی را تخفیف داده، و امور اداری آن را تسهیل می‌نماید. (مانیفست کمونیست)

خرده بورژوازی (Petty-Bourgeoisie): "در کشورهایی که در آنها تمدن عصر جدید کاملاً رشد پیدا کرده است، طبقه‌ی جدیدی از خرده بورژواها شکل گرفته که بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان می‌باشد و خود را به عنوان بخش مکملی از جامعه‌ی بورژوائی پیوسته ترمیم و تجدید می‌نماید. با این وجود، اعضای این طبقه، به همان موازات که در نتیجه‌ی رقابت، دایماً به اعماق پرولتاریا پرتاب می‌شوند، و به همان درجه که صنعت عصر جدید رشد می‌کند، آن لحظه از تاریخ را به عین در برابر چشم خود مجسم می‌کنند که در آن، آنها به عنوان بخش مستقلی از جامعه‌ی جدید بکلی ناپدید شده، جای خود را در کارگاهها، کشاورزی و تجارت، به سرپرستان، مباشران و فروشندگان خواهند داد." (مانیفست کمونیست)

سیستم اعتباری (Credit System): "همراه با تولید سرمایه داری، یک نیروی کاملاً تازه وارد صحنه می‌شود: سیستم اعتباری. در آغاز کار، سیستم اعتباری به آرامی و همچون یاور فروتن انباشت به درون این صحنه می‌خزد و با ریسمانی نامربی، منابع پولی‌ی پراکنده در سرتاسر جامعه را جمع می‌کند و به دست افراد و گروه‌های مشترک المنافع می‌رساند. اما اندکی بعد به سلاحی تازه و تنومند در مبارزه رقابت آمیز [موجود در جامعه سرمایه داری] مبدل می‌گردد و در نهایت امر خود را به مکانیسم اجتماعی‌ی قدرتمندی برای تمرکز سرمایه‌های موجود در جامعه تبدیل می‌سازد." (سرمایه، جلد ۱)

"توأم با رشد و توسعه‌ی تولید سرمایه داری، سیستم اعتباری نیز توسعه می‌یابد. سرمایه‌ی پولی‌ای که یک سرمایه دار در حال حاضر قادر به

سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی (Conservative or Bourgeois Socialism): "بخشی از بورژوازی خواهان التیام بخشیدن به نابسامانی‌های اجتماعی است تا از این طریق بقاء دایمی جامعه بورژوائی را تحکیم بخشد.

اقتصاددانان، نوع دوستان، انسان دوستان، اصلاح جویان وضع طبقه کارگر، بانیان نهادهای خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان دغلكار هزار و یک رنگ، همگی به این بخش تعلق دارند. این نوع از سوسیالیسم حتی به صورت سیستم‌های فکری یکپارچه‌ای درآورده شده است.

بورژواهای سوسیالیست، تمامی‌ی امتیازات شرایط اجتماعی جدید را، بدون مبارزات و مخاطراتی که الزاماً از این شرایط ناشی می‌شوند، می‌خواهند. آنها وضع موجود در جامعه را، منهای عناصر انقلابی و عناصر رو به اضمحلال آن، می‌خواهند. آنها بورژوازی را، بدون پرولتاریا، می‌خواهند. بورژوازی طبیعتاً جهانی را که او در آن حکمرواست، بهترین جهان می‌پندارد؛ و سوسیالیسم بورژوائی این پندار آسوده را به صورت سیستم‌های گوناگون فکری کم و بیش یکپارچه، گسترش می‌دهد.

شکل دیگری از این نوع سوسیالیسم، که عملی‌تری غیر یکپارچه‌تر است، کوشید تا با نشان دادن این که نه یک رفرم صرف سیاسی، بلکه تنها دگرگونی در شرایط مادی زندگی، یعنی در روابط اقتصادی، می‌تواند به حال کارگران مفید باشد، اعتبار هر نوع جنبش انقلابی را از چشم طبقه‌ی کارگر بیندازد. اما درک و منظور این نوع سوسیالیسم از ایجاد دگرگونی در شرایط مادی زندگی، به هیچ وجه الغاء روابط بورژوائی تولید، یعنی عملی که تنها به وسیله‌ی انقلاب میسر می‌شود، نیست، بلکه منظور از آن، [ایجاد] اصلاحات اداری بر پایه‌ی استمرار این روابط است؛ اصلاحاتی که به هیچ وجه بر روابط بین سرمایه و کار اثر نمی‌گذارد، بلکه در بهترین



مقدس نمایی نسبت به افراد فاقد اعتبار نه فقط در این حکم ساده که آنان انسان هایی فقیر و تنگدست اند ، بلکه علاوه بر آن ، در این قضاوت اخلاقی ی تحقیرآمیز بیان می گردد که آنها قابل اعتماد و صاحب اعتبار نبوده و لذا به کاست تهتانی جامعه تعلق دارند؛ آنها آدم حسابی محسوب نمی شوند ، و علاوه بر این تحقیر و سرشکستگی ی اجتماعی ، انسان های فقیر به خاطر آن که به اجبار باید از فرد متمول طلب اعتبار نمایند [شخصا نیز] متحمل تحقیر می گردند.

(۳) از آنجا که تحت تأثیر وجود صوری و موجودیت مادی پول ، قلابی و کذایی بودن شخصیت انسان ها به هیچ شکل مادی دیگری جز از طریق شخصیت خود افراد ، ممکن نیست ، بنابر این [برای اخذ اعتبار] انسان ها باید خود را به سکه های قلابی بدل نمایند ، [یعنی آن که] آنها برای کسب اعتبار مالی باید به پنهانکاری ، باید به دروغ و غیره متوسل شوند و این رابطه اعتباری - هم از جانب فرد صاحب اعتبار و هم از سوی فرد نیازمند اعتبار - به موضوعی معامله گرانه مبدل می گردد ؛ به دودوزه بازی و سوء استفاده متقابل. در اینجا ، همچنین به روشنی آشکار می گردد که [در واقع در چارچوب سیستم مورد بحث] اساس و بنیان اعتماد و اعتبار اقتصادی ، همانا بی اعتمادی و عدم اعتبار می باشد : محاسبه ی مضمونانه [فرد صاحب اعتبار] که آیا بهتر است [به فلان فرد] اعتبار داد یا نه نباید اعتبار داد ؛ جاسوسی در زندگی خصوصی و غیره ی فرد متقاضی اعتبار ؛ فاش و برملا ساختن تنگناهای [مالی ی] موقتی ی رقبا برای از پا انداختن آنها از طریق نابودی ناگهانی اعتبار آنان و ... ، کل سیستم اعلام ورشکستگی ، سرمایه گذاری های جعلی و غیره [همگی دال بر این امر می باشند]. تا آنجا که به وام های دولتی مربوط می شود ، [باید گفت که] دولت نیز عینا در همان جایگاهی قرار دارد که افراد صاحب اعتبار فوق الذکر قرار دارند... در چارچوب وثیقه های دولتی می توان دید که چگونه دولت به آلت دست سرمایه داران ... تبدیل گردیده است.

سیستم اعتباری نهایتا در درون و در دل نظام بانکی به کمال خود دست می یابد. پیدایش بانکداران ، سلطه سیاسی بانک ها ، تراکم ثروت در دست آنان ؛ پیدایش این خونخوارخدایان اقتصادی غالب بر ملت ، اینهاست ماحصل جانانه ی سیستم پولی. " (اظهار نظر در باره جیمز میل)

بکار انداختن آن در مؤسسه ی خود نیست توسط دیگران ؛ یعنی کسانی که در ازای استفاده از آن به وی بهره پرداخت می کنند ، بکار انداخته می شود. پول مورد بحث به عنوان سرمایه ی پولی به معنای اخص آن ؛ به مثابه سرمایه ای متمایز از سرمایه مولد ، به صاحب پول منفعت می رساند. با این وجود ، پول مورد نظر ، در دست دیگری ، همچون سرمایه عمل می کند. " (سرمایه ، جلد ۲)

"سیستم اعتباری همچون اهرم اصلی ی اضافه تولید و اضافه احتکار در عرصه تجارت ظاهر می گردد صرفا به این دلیل که ، در اینجا روند بازتولید ، که به طور ذاتی خصوصیتی بسط یابنده و قابل اتساع دارد ، به منتهای ظرفیت خود رانده می شود ، و این امر ناشی از این واقعیت است که بخش عظیمی از سرمایه ی اجتماعی توسط کسانی بکار گرفته می شود که خود صاحب آن نیستند [یعنی کسانی که آن را به صورت وام در دست دارند] و در نتیجه شیوه ی عملکرد آنها با نحوه برخورد صاحب سرمایه [پولی] که با دلنگرانی ی وافر خم و چم سرمایه اش را سبک و سنگین می نماید ، فرق می کند. " (سرمایه ، جلد ۳)

"در چارچوب سیستم اعتباری ، ذات بیگانه با انسان این سیستم ، تحت لفافه و در ظاهر خیرخواهی ی اقتصادی تمام عیار نسبت به انسان ، به شیوه ای دوگانه عمل می کند:

(۱) از آنجا که اعتبار تنها با کسی داده می شود که پیشاپیش از اعتبار برخوردار است و دادن این اعتبار به او فرصت تازه ای است برای انباشت ثروت فرد ثروتمند ، و یا از آنجا که تهیدستان می بینند که رأی و اراده مطلق و دلخواه فرد ثروتمند صاحب اعتبار [یعنی همان فرد وام دهنده] همه ی وجود و هستی ی آنان را مورد قضاوت خود قرار داده و آنان را تأیید نموده و یا مردود می شمارد و نیز این که حیات و هستی آنان تماما بسته و وابسته به این گونه آمد نیامدهاست ، لذا [در چارچوب سیستم اعتباری] تضاد و تناقض بین سرمایه دار و کارگر ، تضاد و تناقض بین بزرگ سرمایه داران و خرده سرمایه داران ، هر چه بیشتر می گردد.

(۲) [در چارچوب سیستم اعتباری] فریبکاری ، دورویی و مقدس نمایی ی متقابل سر به فلک می کشد تا آنجا که این فریبکاری ، دورویی و

کارگران و زحمتکشان جهان متحد شوید!

اعتصاب فراگیر کارگران در هلند ، اسپانیا و بلژیک

که به اجرا در آوردن این طرح ها به استخدام کارگران ارزان و بدون توانائی کاری منجر خواهد گردید.

در همین رابطه در تظاهرات کارگران روتردام هلند بیش از ۹ هزار نفر از کارگران بنادر کشورهای مختلف اروپائی شرکت نمودند. کارگران تظاهرکننده که از کشورهای بلژیک ، فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا و هلند بودند بر علیه سیاست خصوصی سازی اتحادیه ی اروپا دست به اعتراض زدند. در جریان این تظاهرات پلیس به زد و خورد با کارگران پرداخت و در نتیجه این درگیری ۶ مأمور پلیس زخمی شدند و که ۳ نفرشان در بیمارستان بستری گشتند. در جریان سرکوب این اعتراض ۴۰ نفر از کارگران بلژیکی و فرانسوی توسط پلیس ضدشورش دستگیر شدند.

روز دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳ اعتصاب فراگیر ۲۴ ساعته ای در تمامی بنادر بزرگ هلند ، اسپانیا ، و بلژیک از جانب کارگران این بنادر در اعتراض به طرح هائی که "اتحادیه اروپا" برای ایجاد محدودیت های بیشتر کاری در مورد کارگران بنادر اعلام کرده است ، برقرار گردید. همزمان کارگران بنادر مهم دانمارک ، فنلاند و آلمان نیز در آکسیون هائی برای دفاع از اعتصابات یاد شده شرکت نمودند. کارگران می گویند

در سال ۱۹۹۵ نیروهای هلندی حافظ صلح سازمان ملل مسئولیت مراقبت از "سربرنیکا" ، منطقه ی اسکان مسلمانان بوسنی ، را به عهده داشتند که در جریان توافقات میان دولت های امپریالیستی ، این منطقه در اختیار صرب های بوسنی قرار می گیرد که در نتیجه آن نزدیک به ۱۰ هزار نفر از مردان مسلمان این منطقه توسط صرب های بوسنی قتل عام می شوند.

در جریان بررسی این شکایت ، سه نفر از مقامات وقت دولت هلند جهت ارائه ی توضیحاتی به دادگاه فراخوانده شده اند. این سه نفر که در زمان وقوع این جنایت به ترتیب : وزیر همکاری برای توسعه ، جانشین فرمانده ی نیروی زمینی و فرمانده ی نیروهای هلندی حافظ صلح سازمان ملل بوده اند ، متفق القول هستند که اهمال دولت هلند و سازمان ملل در اتخاذ تدابیری برای محافظت از جان قربانیان این فاجعه ، علت اصلی وقوع این حادثه بوده است.

است که در جریان اعتراضات بر علیه ملاقات سران اروپا در ژوئن سال جاری دستگیر شده و همچنان در بازداشت به سر می برند.

کشتار مردم بوسنی در مناطق تحت کنترل نیروهای پاسدار صلح " هلندی "

روز شنبه ۱۳ سپتامبر سال جاری وکیل سازمانی به نام "زنان سربرنیکا" در کشور بوسنی اعلام کرد که به خاطر حادثه ای که در سال ۱۹۹۵ در منطقه ی "سربرنیکا" صورت گرفته ، سازمان مذکور شکایتی را بر علیه دولت هلند ارائه کرده و خواستار جبران خسارت های معنوی و مادی حاصل از این واقعه از سوی دولت هلند شده است.

انفجار بمب آتش زا در یونان

روز چهارشنبه اول اکتبر سال جاری یک گروه ناشناس در یونان ، مسئولیت پرتاب یک بمب آتش زا که یک روز قبل در آتن منفجر شده بود را به عهده گرفت.

اعتراض این گروه بر علیه دولت و سیاست های سودجویانه اش در رابطه با بازی های المپیک می باشد که سال آینده در آتن برگزار خواهد شد. دولت یونان با فشار بر مردم یونان کوشیده است تا هزینه های هنگفت ناشی از میزبانی این مسابقات را بر دوش توده ها سرشکن نماید و همین امر در هفته های اخیر به اوج یابی اعتراضات مردمی بر علیه این سیاست ضد خلقی دولت یونان منجر گشته است. این گروه در حالیکه به محاکمه ی ۱۹ نفر به اتهام عضویت در گروه "۱۷ نوامبر" معترض می باشد ، همچنین خواستار آزادی ۷ نفر از تظاهرکنندگانی

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!